

ترجمه
حیوة النفس

از تصنیفات
شیخ اجل اوحد مرحوم
شیخ احمد بن زین الدین احسائی
اعلی الله مقامه

۷۵
۱۳۵۳ ر ۱۲ ر ۱۸

طبع دوم
چاپخانه سعادت کرمان

از طرف مدرسه مبارکه ابراهیمیه کرمان تقدیم
 کتابخانه عمومی دانشگاه کرمان
 چنانچه راجع بمطالب این کتاب مشکلاتی باشد
 بامدرسه مبارکه ابراهیمیه کرمان مکاتبه فرمائید

فهرست کتاب

تألیف: ~~مکتبخانه~~ مسجد شیخ خیابان سیروس

کوچه سادات اخوی قم - مطبوعاتی حکمت

مطلب

کرمان - چاپخانه سعادت

۳ - در بیان علت ترجمه کتاب

۱۵ - در بیان علت تصنیف و تسمیه و ترتیب آن

مقدمه - در بیان کلیاتی که واجب است

۱۶ - انسان به آن اعتقاد کند

فصل - در اثبات اینکه حق تعالی موجود

۲۱ و باقی است و غیر او محتاج وقائم باویند

۲۲ » - در اثبات اینکه حق تعالی قدیم است

» - در اثبات اینکه حق تعالی ابدی

است و بین صفات ذاتی او مثل قدم

وازل و دوام و ابد و غیره هیچ مغایرتی

مطلب	صفحه
فصل - در اثبات اینکه حق تعالی حی است	۲۵
» - در اثبات اینکه حق تعالی عالم است و علم او دو قسم است علم قدیم و علم حادث	۲۶
» - در اثبات اینکه حق تعالی قادر مختار است	۳۰
» - در اثبات اینکه حق تعالی عالم است بر هر معلومی و قادر است بر هر مقدوری	۳۱
» - در اثبات اینکه حق تعالی سمیع و بصیر است بدون آلت سمع و بصر	۳۲
» - در اثبات اینکه حق تعالی واحد است شریکی از برای او در هیچ مرتبه نباشد نه در ذات نه در صفات نه در افعال و نه در عبادت	۳۴

مطلب	صفحه
فصل - در اثبات اینکه حق تعالی مدرك و مسلط است بر هر چیزی	۳۷
» - در اثبات اینکه حق تعالی مرید است	۳۸
» - در اثبات اینکه حق تعالی متکلم است و اینکه از برای او مثلی و شبیهی و مانندی نیست	۴۰
» - در تنزیه حق تعالی	۴۴
» - در اثبات اینکه حق تعالی حلول نمیکند در چیزی و متحد نمیشود بغیر خود	۴۶
» - در اینکه رؤیت و ادراك ذات حق تعالی ممکن نیست و معرفت او مشاهده آیات اوست	۴۸

فصل - در اینکه حق تعالی با هیچ يك از

مدارك ظاهره و باطنه ادراك نمیشود

۵۲

باب دویم

در اصل دویم است و آن عدل است

۵۴

باب سیم

در نبوت است

۶۳

» - در علامات پیغمبر است

۶۵

» - در اثبات نبوت حضرت محمد بن-

عبدالله صلی الله علیه وآله

۶۹

» - در بیان معجزات آنحضرت که

حق تعالی بآن تصدیق آن بزرگوار

۷۱

(ص) را فرموده

» - در اینکه آن حضرت (ص) خاتم-

النبین است و بعد از او پیغمبری نیست

۷۳

باب چهارم

در امامت است و علامات آن و اینکه

بعد از حضرت پیغمبر (ص) احدی بجز

علی بن ابیطالب (ع) لایق خلافت

۷۴

و امامت نیست

فصل - در اثبات خلافت سایر ائمه بعد از

آن حضرت که اول آنها فرزندش

حضرت امام حسن (ع) و آخر آنها

حضرت حجة بن الحسن (ع)

۸۴

میباشد

» - در اینکه قائم آل محمد علیه-

السلام حسی و موجود است و ظاهر

خواهد شد و زمین را پر از عدل

۸۵

خواهد کرد

مطلب	صفحه
فصل - در وجوب اعتقاد بوصایت اوصیاء پیغمبران و اینکه قولشان حق بوده است	
باب پنجم	۹۰
در معاد است و اینکه مردم سه قسمند	۹۱
فصل - در اینکه حشر از مقتضیات عدل است	
	۹۶
» - در اینکه قصاص از جمادات و اشجار در دنیا است	۱۰۰
» - در اینکه جوارح انسان و ایام و لیالی و غیره شهادت میدهند بر اعمال شخص	۱۰۱
» - در بیان تطایر کتب است	۱۰۱
» - در بیان میزان است	۱۰۳

مطلب	صفحه
فصل - در بیان صراط است	۱۰۵
» - در بیان حوض کوثر و شفاعت است	۱۰۶
» - در بیان بهشت است	۱۰۸
» - در بیان جهنم است	۱۱۱
» - در بیان اینکه اهل بهشت همیشه در بهشت مخلد و متنعمند	۱۱۴
» - در بیان وجوب اعتقاد بآنچه که در قرآن است و آنچه حضرت پیغمبر (ص) آورده	۱۱۵
» - در بیان رجعت است و مجملی از علامات ظهور و ظاهر شدن حضرت صاحب الامر (ع)	۱۱۶
» - در بیان مجملی از آنچه که حضرت صاحب الامر (ع) میفرماید	۱۱۸

فصل - در بیان مدت ملك آن حضرت

و خروج حضرت امام حسين و ساير

ائمہ (ع) و نزول اجلال حضرت

پیغمبر (ص) و فرار نمودن شیطان

و انصارش

۱۲۰

خاتمه

در بیان آنچه که به اصول دین

ملحق میشود از قبیل آجال و ارزاق

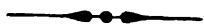
و اسعار

۱۲۷

* * *

ترجمه

حیوة النفس



از تصنیفات

شیخ اجل اوحد مرحوم

شیخ احمد بن زین الدین احسائی

اعلی الله مقامه



طبع دوم

چاپخانه سعادت کرمان

سید و سرور که کرسی نشین بارگاه آستان یکه تاز
میدان مجاز راجح یعنی مثل اعلی و مضر فاعلیت فعل
اول در حجاب ایض اعلی در رتبه اصطفی و ناقل ولایت
اولیه الهیه مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی و حامل عرش
فاتبعونی یحبیبکم الله من اطاع الرسول فقد اطاع الله
سیدالکونین و فخر العالمین ابوالقاسم محمد بن عبدالله
علیه و آله سلام الملك العلی

اما بعد - چنین گوید ابن ذره بی مقدار
و خاکسار بی اعتبار غریق دریای آمال و امانی و متشبث
بر رحمت خداوندی محمد کاظم بن محمد قاسم الحسینی
الموسوی الرشتی مولداً و الکربلا مسکناً که حق
سبحانه و تعالی چون خلقت انسان و سایر اکوان از
قبضه نور و قبضه ظلمت از آب عذب فرات و مالح
و اجاج آفریده پس معسکرو عسکر متباین و دو دشمن
متخالف گردیده جهتی بتسخیر عقل و بافتاد و دو گروه

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مجیب دعوت مضطربان و چاره ساز بیچارگان
محرمان، توئی که جمله موجودات را از فیافی لیس
بقصور مشیده مدینه طیبه ایس رسانیدی و همگی ذرات
وجود را از اشرف نور مشرق از صبح ازل بتلاؤ
و لمعان در آورده پس جملگی بجملگی ناطق
بوحدانیت و شاهد صدق بر الوهیت و قهاریت یارب اهل
مجاز را از نقل و ارتحال و اشترک خلاصی ده و از تصاریف
حرفین (ظصر فین) بماضی و استقبال و حال بنحو احسن
بسوی اصل واحد راهی ده پس درس منزل عموم ابواب
اطلاق بر ایشان مفتوح فرموده در خلوتخانه تخصیص
بمسند و ما من عام الا و قد خص ماوای ایشان ده بحق

از مالائیکه مسخر و جهتی دیگر بتصرف نفس اماره
 بافتاد و دو گروه از شیاطین و انسان حامل لواء این
 دو عسکر و رئیس و صاحب اختیار این دو لشکر عنان
 میل بجانب هر يك که معطوف دارد آن لشکر دیگر
 تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار اختیار نماید پس
 معلوم شد که هر حقی را باطل در مقابل و هر هادی را
 مضلی مماثل و جمعی را که میل بجانب نفس اماره غالب
 آمده دنیا را محل قرار و رو از آخرت برتافته سراب
 بر آب اختیار نمودند بحسب اعراض باطله و شهوات
 زایله جهتی از باطل را شیوع دادند و رکنی از ارکان
 ضلالت را مستحکم ساختند خصوصاً در حق خلافت
 خلفای جور و سلاطین باطل و اهل غرور و کبر و خفای
 حق باختفای اهل حق و انمحاء نور شمس هادی مطلق
 که اهل باطل مستظهر گشته بواطن خبیثه خود که
 مخزن عناد و طغیان و کفر و وجود و عدوان بافکار

میشومه و انظار کاذبه آبیگینه اظهار نمودند چون باطل
 همان شجره خبیثه که حق تعالی در قرآن از آن خبر داده
 و مثل کلمه خبیثه کَشَجَرَة خبیثه اجنت من فوق الارض
 مالها من قرار. باصل ثابت قویم مستمند و مستحکم نیست
 لاجرم هر آنی بجانبی مایل و تابع هوی و بهر سمت که
 نسیم مخالفت و زیدن آغاز کند بآن جهت توجه مینماید
 باین جهت آراء باطله و اعتقادات فاسده و اقوال کاسده
 و اوهام کاذبه کمال شیوع و انتشار بهم رسانیده و اختلاف
 عظیم به آن سبب هویدا جمعی صوفی با اختلاف
 فرق و مذاهب و طایفه فلسفی و یونانی و اعراض کننده
 از حکم قرآنی و برخی به قیاس و استحسان گرفتار
 و گروهی مبتلا به متکلمین کج رفتار و بالکلیه علوم
 عقلیه و نقلیه و اصولیه و فروعیه را بحکم یریدون
 لیطفنوا نورالله بافواهم مغشوش و مضطرب و آراء باطله
 خود را در هر مطلبی از مطالب داخل نموده تا سر

آیه شریفه و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی
 الا اذا تمنى ألقى الشيطان فی امنیته ظاهر و پدید شود
 فخذلهم الله و اصلاحهم نار جهنم و بس المصیر و گروهی
 دیگر که خود را از راکبان سفینه نجات و صاحبان
 عزم و ثبات و متمسکان بحبل المتین و متشبثان بذیل
 ولای ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین میدانستند
 چون ضرس قاطع که حبال و عصی شکوک و اوهام
 شجره اهل باطل را از هم گسلند عادم و نور لامع که
 که ظلمات مدلهمه اصحاب غرور و عداون مضمحل و زایل
 فرمایند غیر متحقق و ثابت لاجرم ظلمات بحر لجی
 متلاطم و متراکم بانواع شبهات سوفسطائیه و خیالات
 شعریه مصدوقه ظلمات بعضها فوق بعض نور جزئی عرضی
 که بولایت مستودعی در قلوب ایشان مستعار بود
 مغلوب گشته غواسق مدلهمه بطلان و غرور و اوهام باطله
 اصحاب مکر و زور باعتبار مناسبت ذاتیه استحکام

یافته آن اعتقادات باطله و اوهام فاسده کاسده قبیحه
 راحق پنداشته از طریقه انیقه شرع شریف و مقتضای
 اخبار اهل بیت عصمت و طهارت بحسب حقیقت اعراض
 نموده هر چند بحسب ظاهر متمسک به بعضی اخبار
 متشابه و احادیث موضوعه غیر معتبره گردد که آن
 بجهت اغوای جهال و اضلال ارباب جلال میباشد و جمعی
 جهال این فرقه محقه بمدلول همج رعاع اتباع کل ناعق
 بمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم فلم یلجئوا
 الی رکن وثیق تابع گشته پس اختلاف عظیم و تزلزل
 و اضطراب شدید در ذیل فرقه محقه پدیدار شده و این
 اختلاف هر چند مطلوب است بجهت حفظ آفات این
 طایفه شریفه لکن چون خلاف بسیار شود و باطل شیوع
 یابد و رکون این طایفه بسوی ظالمین و مخالفین معلوم
 گردد لاجرم واجب شود بر صاحب شریعت که از جانب
 خود شخصی از مؤمنین متمحنین باعتبار کمال

مناسبت به حکم تابعیت بحکم نحن العلماء و شیعتنا
 المتعلمون مؤید فرماید بفهم مطالب حقه و استنباط
 احکام و جمیع مرادات الهیه از اصولیه و فروعیه عقلیه
 و نقلیه از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
 که در آن تفصیل جمیع اشیاء علی اکمل ما ینبغی
 میباشد و او را بر ظواهر و بواطن شریعت نبویه علی
 الصاعد بها آلاف الثناء والتحمية مطلع می فرمایند تا
 در دین خود راسخ و در طریقه ایشان سلام الله علیهم
 ثابت کالجبل الشامخ بحيث لا تحركه العواصف ولا تزيله
 القواصف تا اینکه رفع تمامی اوهام فاسده اهل کفر
 و ضلالت فرموده و قطع رفیع اساس باطل ایشان بقوت
 ایمان نموده ضعفای شیعه که ایام آل محمد سلام الله
 علیهم اجمعین میباشد ببرکت ایشان از ظلمات جهل
 و شبهات مستخلص گشته بشاهراه نجات و جاده واضح عزم
 و ثبات رسانیده شوند چنانچه از این معنی خبر داده

ان لنا فی کل خلف عدولاً ینفون عن دیننا تحریف
 الغالین و اتحال المبطلین . و لاشک در هر عصر و زمان
 حجتی در میان خلق از جانب ایشان بجهت قطع
 اوهام اهل عدوان و طغیان بوده تادر این زمان سعادت
 نشان و خیریت اقتران که غلبه شکوک و شبهات منافقان
 در تزیاید و تضاعف آمده تا اینکه منتحلین محبت آل
 محمد سلام الله علیهم رکون باعدای ایشان نموده از
 کتب و زبر ضلالت اثر ایشان جو یای حق میباشدند از
 ظلمت نور را طالب و از مرض شفا جو یان و از زهر صحت
 و حیات را متوقع تا اینکه حق تعالی منت گذاشت مسلمین
 را بظهور نور آفتاب عالمتاب بیت الشرف علم و معرفت
 و کرسی معارف اهل بیت عصمت و طهارت و محدود جهات
 محبت و مسکرمت آنکه طغرای غرای و جعلنا بیهم
 و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها
 السیر سیر و ا فیها لیالی و ایاماً آمنین . باسم سامی گرامی

آنحضرت از مصدر عز و کرامت صادر و حکم واجب
 الاذعان فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً.
 تا نزد آنجناب مستطاب مهبط اسرار ربانیه و مخزن
 علوم معصومیه شایسته تشریف ان حدیثنا صعب مستصعب
 لا یحتمله الاملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن
 امتحن الله قلبه للایمان. مخرب مذاهب اشراقیین مضیع
 قواعد مشابین و رواقیین و مخترعات صوفیه ملاحده
 اعداء دین آنکه از نور علوم و معارفش کلمات جهل
 و شبهات وهمیه مضمحل و زایل و از میزان صحیح
 المعیار مطالب حقه اش تمامی او هام سوفسطائیه فلاسفه
 ملاحده باطل و از کلمات حقه اش زلال معارف در
 جداول قلوب جاری و از اشارات لطیفه اش بحار حقایق
 و حکم و علوم ظاهر و ساری محیی شریعت بیضای
 مصطفوی صلی الله علیه و آله قیم موضح طریقہ غریبه
 مرتضوی آتش خرمن ارباب ضلالت صاعقه او هام

اصحاب جهالت مرگ نا گهات صوفیه خدا نشناس
 سیف قاطع مکاید و سواس خناس عماد الملة و الدین
 عز الاسلام و المسلمین رکن المؤمنین الممتحنین خاتم
 المجتهدین و ملاذ المتأخرین و قدوة المتقدمین آنکه
 شجره قلب شریفش بتمامی اثمار همجو اشجار جنت
 حامل و حدیقه صدر منورش بانواع ازهار و معارف
 و حقایق و علوم را شامل چه گویم در وصفش که زبان
 از آن قاصر و چند شتابم که عقل در آن متحیر شاهباز
 بلند پرواز عقل هر چند در هوای وسیع الفضاى مقامات
 معرفتش و ادراک منقبشش طیران نماید جز بر منزل
 و اماندگی نتواند رسید و همای همایون بال فکر
 هر گاه آغاز رسیدن بکنگره مجد و رفعتش نماید جز
 باول درجه آن نتواند پرید شیعه با اخلاص امیر المؤمنین
 و محب صادق اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
 اعنی مولانا و مقتدانا و شیخنا و سیدنا الشیخ احمد بن

الشیخ زین الدین اطال الله بقاءه و امد ظلالة علی
 رؤس رعایاه و جعل خیر یومیه غداه و خیر داریه
 عقباه کد لوای نصرت شرع شریف برافراشته و جنود
 نامسعود خیالات شیطانیه را بسیوف قاطعه دلایل واضحه
 و براهین ساطعه مأخوذه از مشکوٰۃ انوار آل محمد
 صلی الله علیه و آله قلع و قمع و بشهب حجج ظاهره
 و سهام ادله قاطعه که بینات و زبر این امت مرحومه
 است منع اوهم شیاطین باطله و آراء فاسده اهل
 طغیان را که بجهت استراق سمع سماء حقیقت باهل آسمان
 نزدیک شده بودند فرمود جزاه الله عن الایمان و اهله
 خیر الجزاء و خصه بافضل العطاء و الحباء .
 و چون آنجناب تمامی کمالات ظاهریه و باطنیه
 و محسنات صوریه و معنویه را حاوی و کامل بود لاجرم
 تشبه بکامل باحسن الوجوه برای ایشان حاصل در باطن
 چون بنخلعت عربیت که لباس اهل جنت است مخلع

بود همچو موالی و سادات خود صلی الله علیهم اجمعین
 در ظاهر بآن لباس متلبس و بآن صورت متصور و بآن
 دیار منتسب حسن باطن با حسن ظاهر موافق آمده
 کمال صوری با کمال معنوی مطابق افتاده بلی اینست
 ثمره صدق مع الله و انقطاع بسوی ائمه الهدی سلام
 الله علیهم لاجرم التفات بلسان عجمی نفرموده و کلام
 بآن لسان در معرض بیان نیاورده چون منظور تبعیت
 کلام الله و ائمه هدی علیهم السلام بود ظاهراً و باطناً
 باین جهت عوام عجم از استشمام روایح عنبرین ازهار
 معانی مسطوره در کتب و مصنفات و رسائل و اجوبه
 مسائل محروم و مأیوس و باین سبب بسیاری از ایشان
 دست بردست افسوس میزدند تا اینکه بعضی از اهل صدق
 و صفا و سالک مسالک محبت و وفا نور حدیقه معرفت و نور
 حدیقه عزت و مکرمت این معنی را نزد اولوالاحباب
 در معرض عرض و اظهار آورده و استدعا کردند که هرگاه

یکی از رسائل بلسان فارسی ترجمه شود نفعش عام و فیض به خاص و عام خواهد رسید لاجرم این بنده نالایق را باین خدمت مأمور و فقیر راهر چند لایق این معنی که کمیت فهم در میدان مطالب آن بزرگوار دوائم نبود و اشتغال بسیار و موانع مانع از استقامت حال از حد احصاء خارج لکن المأمور معذور و امتثال امر ایشان بهترین امور لاجرم بر سبیل اختصار و اقتصار بجهت ضیق وقت و قوت اختلال رساله که در توحید و عدل و نبوت و امامت برای عوام به مقدار فهم ایشان تصنیف فرموده بودند و در ترجمه آن بمقدار فهم عوام حسب الامر مبادرت نمودم امید که حق تعالی نفعش را عام و قصد این حقیر را خالصاً لوجه الکریم گرداند و الآن شروع میشود در ترجمه کلمات شریفه و چون مقصود اصلی عوام است بنات ابکار معانی را بحلی و حلال کنایات و استعارات و انواع تشبیهات و تلویحات متعلی نموده

زیرا که حسن خداداد را حاجت مشاطه نیست و به عبارات نزدیک بفهم مطالب ادا میشود والله الموفق للصواب. این است ترجمه کلمات شریفه اش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله

الطاهرین.

اما بعد چنین گوید بنده مسکین احمد

بن زین الدین احسائی که بعضی از برادران ایمانی که بر آوردن حاجت او را بر خود لازم گردانیده بودم به من التماس نمود که بنویسم برای ایشان رساله در بعض آنچه واجب است بر مکلفین از معرفت اصول دین که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و آنچه ملحق باینها است از احکام قیامت صغری و رجعت و بیان شفاعت و امثال آنها از روی دلیل معتبر هر چند اجمالی باشد نه از جهت

تقلید صرف و بیان اعتقاد محض بلکه بدلیلی از آن ادله که ظاهر است از آنچه که عقول عوام الناس ادراک بتوانند نمود پس اجابت نمودم سؤال او را با وجود کمال اختلال حواس از کثرت اشتغال و توفیر اعراض و زیادتی و دوام امراض لکن میسور به معسور ساقط نگردد و نامیدم این رساله را حیوة النفس در حضرت قدس و ترتیب دادم آنرا بر يك مقدمه و پنج باب و خاتمه و هر بابی مشتمل است بر چند فصل .
مقدمه - بدانکه حق تعالی خلائق را بر عبث نیافریده زیرا که حکیم است و حکیم کار بی فایده و عبث مرتکب نشود و چونکه حق تعالی غنی مطلق است و فقر و احتیاج را بساحت جلالش بوجهی راه نیست زیرا که محتاج مخلوقست نه قدیم پس واجب شد که فایده خلق عالم راجع شود بسوی خلق تا برساند ایشان را بسعدت ابدیه و آن موقوف است بر اینکه تکلیف کند ایشانرا

بآنچه سبب استحقاق ایشان برای سعادت ابدیه گردد زیرا که اگر تکلیف نکند ایشانرا مستحق امری نمیشدند و هر گاه عطا میکرد بایشان ثوابها و عطایا را بدون عمل و بدون طلب عبث و بیهوده بود و ثابت شده است که حق تعالی حکیم است و عبث او را نشاید و خود در کلام شریف از این معنی خبر داده و خود را از این منزله فرموده
أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون .
پس چون که حق تعالی خواست که خلق کند خلق را پس انعام کرد بایشان بمحض فضل و کرم خود نعمت وجود و حیات و رزق و خلق و موت را چون ممکن در هیچ حالی مستغنی از این نیست بلکه هیچ چیزی نیست الا بنعمت و فضل حق تعالی پس چون انعام کرده به ایشان واجب شد برایشان شکر نعمت حق تعالی به آن قوت و قدرت که بایشان عطا فرموده و شکر نعمت ممکن نباشد الا بعد از شناختن

منعم تا در حقیقت نگویند آنچه را که لایق و سزاوار
جلال عظمتش نباشد پس شکر نعمت موقوف است
بر معرفت حق تعالی و معرفت حق تعالی موقوف
است بر نظر کردن و تفکر نمودن در آثار و صنع
و نظر و تفکر موقوف است بر صمت یعنی اعراض بدل
تمامی خلق پس اول واجبات بر مکلفین سکوت و صمت
است چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مروی است پس چون اعراض کرد بقلب از خلق قادر
نمیشود بر نظر کردن و تفکر نمودن که آن واجب
دویم است و بنظر و فکر قدرت بر معرفت حق تعالی
که واجب است حاصل می کند پس هر يك از
مکلفین که واجب اول را ترك نماید پس واجب دویم
را ترك نموده است و هر که ترك واجب دویم کند ترك
معرفه الله و توحید و عدل و نسبت انبیا و امامت
خلفای انبیا و معرفت معاد و رجوع ارواح بسوی

اجساد خواهد نمود و هر که ترك این معرفت مذکوره
نماید پس مؤمن نباشد بلکه مسلم نیست و محشور
با زمره کافران و مستحق عذاب الیم و دایم مقیم
خواهد بود و مراد بمعرفه الله که اسلام بدون آن
ثابت نمیشود اعتقاد به وجود صانعی است که مخلوق
نباشد و الا محتاج به صانع دیگر خواهد بود و
معرفت صفات کمالیه که ثابت برای ذات حق تعالی است
و اعتقاد آنکه این صفات عین ذات اوست بدون تعدد
و الا تعدد قدما لازم آید و معرفت صفاتی که برای
افعالش ثابت است و معرفت صفاتی که توصیف آن لایق
جناب حق تعالی نباشد چه آنها صفات مخلوقات اوست
پس فرقی میان خالق و مخلوق متصور نمی شود و
معرفت صفاتی که آن لایق افعال حق نباشد زیرا که
صفات افعال مخلوقات است و معرفت عدالت حق
سببانه زیرا که غنی مطلق است پس محتاج بسوی

چیزی نیست و عالم مطلق است و چیزی بر او پوشیده نیست تا خلاف عدل اتفاق افتد و معرفت نبوت پیغمبر مامحمد صلی الله علیه و آله و ربوت جمیع پیغمبران زیرا که ایشان وسایطاند در تبلیغ احکام الهیه میانه حق تعالی و میانه مکلفین و معرفت خلفای پیغمبران زیرا که ایشان حافظان شریعت پیغمبران و ایشان حجتهای خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام می باشند و معرفت زنده شدن مکلفین و محسور شدن ایشان به سوی مالک یوم الدین و باید معرفت این مجموع به آن نهج که ذکر می کنم در این اوراق از تعلیم حق تعالی باشد ما را بر زبان حجج و خلفای خود چه حق را جز او نشناسند و معرفت این امور همگی از روی دلیل قطعی باید باشد هر چند بر نهج اجمال نه تقلید محض چنانکه ذکر می شود ان شاء الله تعالی .

فصل - بدانکه واجب است بر هر مکلف که بشناسد که حق تعالی موجود است بعلت این که ایجاد عالم نموده است و هر گاه معدوم باشد چگونه قدرت بر ایجاد غیر خود خواهد داشت و باید بدانکه حق تعالی باقی است ابد الابدین بعلت استمرار تجدد آثارش و بی شک اثر بنفسه حادث نمیشود بلکه محتاج است بمؤثری که او را موجود نماید پس اثر دلالت بر مؤثر میکند و آن حق تعالی است و جایز نیست که حق تعالی متغیر باشد بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد و الا مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیر و فانی میشوند پس وجودش بایجاد خواهد بود نه بذاته پس حادث خواهد بود و ما چون نظر به آثار نمودیم دانستیم بعلم قطعی که این آثار محتاج بسوی مؤثر میباشند و آن مؤثر خالق عالمیان است و مثال استدلال به آنست که چون نظر کردیم به اشعه سراج دیدیم که

چیزی نیست و عالم مطلق است و چیزی بر او پوشیده نیست تا خلاف عدل اتفاق افتد و معرفت نبوت پیغمبر مامحمدصلی الله علیه و آله و نبوت جمیع پیغمبران زیرا که ایشان وسایطاند در تبلیغ احکام الهیه میانه حق تعالی و میانه مکلفین و معرفت خلفای پیغمبران زیرا که ایشان حافظان شریعت پیغمبران و ایشان حجت‌های خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام می باشند و معرفت زنده شدن مکلفین و محسوس شدن ایشان به سوی مالک یوم الدین و باید معرفت این مجموع به آن نهج که ذکر می‌کنم در این اوراق از تعلیم حق تعالی باشد ما را بر زبان حجج و خلفای خود چه حق را جز او نشناسند و معرفت این امور همگی از روی دلیل قطعی باید باشد هر چند بر نهج اجمال نه تقلید محض چنانکه ذکر می‌شود ان شاء الله تعالی .

فصل - بدانکه واجب است بر هر مکلف که بشناسد که حق تعالی موجود است بعلت این که ایجاد عالم نموده است و هر گاه معدوم باشد چگونه قدرت بر ایجاد غیر خود خواهد داشت و باید بدانند که حق تعالی باقی است ابد الابدین بعلت استمرار تجدد آثارش و بی شک اثر بنفسه حادث نمیشود بلکه محتاج است بمؤثری که او را موجود نماید پس اثر دلالت بر مؤثر میکند و آن حق تعالی است و جایز نیست که حق تعالی متغیر باشد بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد و الا مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیر و فانی میشوند پس وجودش بایجاد خواهد بود نه بداته پس حادث خواهد بود و ما چون نظر به آثار نمودیم دانستیم بعلم قطعی که این آثار محتاج بسوی مؤثر میباشند و آن مؤثر خالق عالمیان است و مثال استدلال به آنست که چون نظر کردیم به اشعه سراج دیدیم که

مادامیکه موجود است دلالت میکند بر وجود موجد خود که سراج است و هر گاه سراج موجود نبود هیچ يك از اشعه موجود نمی شدند و دلیل بر اینکه سراج احداث اشعه مـ کند و اشعه در جمیع احوال محتاج بسوی سراج میباشد و لحظه ای از او مستغنی نشوند اینست که اشعه بدون سراج موجود نشوند و در نزد وجود سراج مفقود نگردند پس سراج مؤثر و مقوم اشعه باشد همچنین است جمیع خلق آثار حق تعالی میباشد بالنسبه بسوی فعل الله تعالی و حق تعالی منزله است از ضرب امثال الله المثل الاعلی .

فصل - بدانکه واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی قدیم است بذاته عدم بر او روا نیست بوجهی من الوجوه و در حالی از احوال و وجود غیر بر او سبقت نگرفته زیرا که اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود چه واسطه میان حدوث و قدیم نیست

و بدرستی و تحقیق ثابت شده که حق تعالی حادث نیست زیرا که حادث مستلزم وجود حادث است و ایضاً هر گاه قدم هستی او دائمی نباشد عدم و نیستی بر او در بعض احوال جاری شود پس احوالش مختلف گردد و هر که احوالش مختلف است پس او حادث است و محتاج بسوی کسیکه او را ایجاد کند و ایضاً هر گاه قدیم نباشد پس غیرش بر او پیشی گرفته باشد در وجود پس او موجد و محدث او خواهد بود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و ایضاً هر گاه قدیم نباشد وجودش مستفاد از غیر او خواهد بود پس محتاج به آن غیر باشد و احتیاج مستلزم حدوث است و آن مستلزم محدث هر گاه او نیز قدیم نباشد بعینه همین کلام وارد است .

فصل - واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی دائمی ابدیست بعلمت اینکه واجب الوجود

لذاته است به این معنی که وجودش عین ذات او است بدون مغایرت و اختلاف پس وجوب وجود بالذات لازم دارد دوام ابد را پس هر گاه عدم شود وجود عین ذاتش نخواهد بود و خلاف آن ثابت است الآن و بدانکه قدم و ازل و دوام و ابد و اولیت بلا اول و آخریت بلا آخر يك چیز است هیچ مغایرت میانه این معانی نیست بوجهی نه در ذات و نه در واقع و نه در مفهوم و الا لازم می آید که حق تعالی در رتبه ذات متعدد و مختلف باشد پس حادث خواهد بود و اما اختلاف این بحسب مفهوم لفظی پس آن مفهوم ظاهر است که استعمال شده بجهت تفهیم و تعریف از برای عوام مکلفین و مقصود از این الفاظ مختلفه متعدده نیست مگر مفهوم واحد و مقصود از آن نیست مگر معنی واحد و الا لازم می آید که حق تعالی معروف باشد به کثرت چه بمدلول این الفاظ در مقام به غیر معروف شود

و هر که به کثرت و اختلاف معروف است حادث است و آنچه گفتیم سابقاً وجوب وجود، مستلزم دوام ابد است عبارت لفظیه بجهت تفهیم است و الا در مقام ازل لازم و ملزوم و تلازم نیست و مقصود از وجوب وجود همان عین دوام ابد است بدون فرض مغایرت و الا لازم می آید که موصوف شود به صفات متخالفه و هر که چنین است حادث است.

فصل - و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی

حی است بعلمت اینکه حیات در مخلوقات آفرید و زندگان را ایجاد نمود و در نزد عقل و جملگی عقلا مجال است که خلق کند حیات را کسی که میت باشد پس چون از بعض مصنوعات حق جل و علا زندگانی و زندگان را مشاهده نمودیم دانستیم که صانع اینها حی است و زنده پس از اینجا ثابت شد که حیاتش قدیم است زیرا که اگر حادث باشد پس قبل از حدوث میت

بوده در این صورت محتاج باشد بسوی کسی که باو عطا کند پس حیاتش مستفاد از غیر خواهد بود و این حال مخلوق است نه خالق و بدانکه حیاتش غیر ذات اوست بدون مغایرت و هر گاه حیوتش مغایر ذاتش باشد هر چند بالفرض و الاعتبار تعدد قدمها لازم آید و آن باطل است چنانکه در دلیل توحید ذکر خواهد شد ان شاء الله و واسطه میانه عین ذات و غیر ذات نیست .

فصل و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عزوجل عالم است بدلیل اینکه خلق کرده است علم را در بعض مخلوقات خود و عالم متصف بعلم است و هر کس که عالم نباشد مجال است که ایجاد کند کسی را که عالم است بسبب آنکه خود او را آفریده و ایضاً ایجاد کرده افعال محکمه متقنه که جاری است بر مقتضای حکمت و نهایت استقامت و هر کس عالم نباشد چنین صفتی را مجال است که ایجاد تواند کرد و بدانکه

علم حق تعالی بر دو قسم است یکی علم قدیم و آن ذات واجب است جل جلاله و دویم علم حادث و آن الواح مخلوقات است مثل لوح و قلم و دوات موجودات و نفوس خلائق و مکنونات اما علم قدیم پس آن ذات حق تعالی است بدون مغایرت نه حقیقی نه مجازی نه فرضی نه اعتباری چه اگر این علم حادث باشد لازم میآید که حق تعالی قبل از حدوثش خالی از علم باشد و این اعظم نقایص است پس واجب است که قدیم باشد و چون قدیم شد خالی از این نیست یا عین ذات حق تعالی است بدون مغایرت بوجهی من الوجوه یا نه بلکه غیر او است پس هر گاه همان عین ذات باشد عین مطلوب ما است و هر گاه غیر ذات باشد تعدد قدمها لازم میآید و آن باطل است و اما علم حادث پس آن حادث است بحدوث معلوم پس هر گاه قبل از معلوم باشد علم نباشد چه شرط تحقق علم حادث و تعلقش آنست که مطابق معلوم باشد پس هر گاه معلوم

موجود نباشد مطابقت محال خواهد بود با آنکه شرط او است و همچنین شرط دیگر اقتران علم است بمعلوم و قبل از وجود معلوم اقتران محال است و شرط سیم آنکه واقع باشد بر معلوم و قبل از معلوم وقوع متحقق نباشد و این علم حادث فعل حقیقتی و ناشی از فعل او است و آن یکی از جمله مخلوقات او است و ما او را بحسب اصطلاح علم نامیدیم بجهت متابعت ائمه ما سلام الله علیهم و اقتدا بکلام الله چنانکه فرموده علمها فی کتاب لایضل ربی و لاینسی . یعنی علم حق تعالی بقرون اولی مسطور است در کتاب که عبارت از لوح محفوظ است و در مقام دیگر فرموده و لقد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ . یعنی دانستیم ما آنچه را که زمین از مردگان کم میکند و در نزد ما کتابی است محفوظ از تغییر و تبدیل که علم ما در آنها منقش است پس بر میگردانیم چنانچه اول مرتبه او را خلق کرده بودیم

و مترجم گوید که این دو آیه صریح الدلالة بر مراد ما میباشد و اما اخبار و کلمات ائمه اطهار و استعمال این علم حادث بیش از حد شمار است .
 و از آن جمله فقره دعای سحر است که فرموده اللهم انی استئک من علمک بأنفذه و کل علمک نافذ اللهم انی استئک بعلمک کله . هر گاه گویی که این عین ذات واجب است لازم میآید تشکیک در رتبه ذات حق تعالی و اختلاف علامت حدوث است چنانچه دانستی و واسطه میانه حدوث و قدیم نیست و مدعی آن مکابر است چون باطل شد قدم آن علم پس ثابت شد حدوثش و امثال این در اخبار بسیار است و ذکر آن بجهت دفع استبعاد بعضی از جهال است که بامثال این کلمات بجهت فریب عوام خبیث باطنی خود را بر وز داده گویند که صاحب این قول جهل برای خدا ثابت میکند .
 و السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی .

فصل - و واجبست بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عزوجل قادر مختار است اما اینکه قادر است بجهت اینکه حق تعالی غنی مطلق است و هر چه غیر اوست محتاج است بسوی او در هر حالی از احوال چه جمیع ما سوی الله وجود ایشان موقوف است بفعال الله تعالی چه وجودی برای ایشان من ذاتها نیست والا مستغنی بودند از حق تعالی ابداً دائماً و احتیاج در بعضی احوال دلیل است بر احتیاج در کل احوال و چونکه قادر است بر هر چیزی عطا کرد هر چیزی را آنچه که لسان استعداد او طالب آن بود این است معنی احتیاج کل بسوی او پس اگر قادر مطلق نبود هر آینه عاجز بود از اعطاء هر چیزی را آنچه که لازم قابلیت آن بود و هر عاجزی محتاجست بسوی قادر و هر محتاجی حادث است پس لازم آید حدوث حق تعالی . تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . و اما اینکه مختار است بجهت

آنکه خلق فرمود اختیار و مختار را پس هر گاه مختار نبودی خلق مختار و اختیار از او محال بودی و ایضاً حق تعالی مؤخر کرد مصنوعات خود را بعضی از بعضی دیگر با آنکه قادر بود بر تقدیم آنکه مؤخر نموده و تأخیر آنکه مقدم داشته چه نسبت فعل حق تعالی بر تمامی موجودات علی السواست و هر گاه فاعل موجب بود تخلف نمی کرد چیزی از آثارش از اوقات خود .

فصل و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی عالم بهر معلومی و قادر است بر هر مقدوری یعنی چیزی نباشد که علم حق تعالی به آن تعلق نگرفته باشد یا در تحت قدرت او نباشد بعلمت اینکه نسبت جمیع معلومات و مقدرات در احتیاج بسوی حق تعالی مساویست و غنای ذات پاکش از کل موجودات علی السواست پس نخواهد بود که چیزی اولی باشد

بتعلق علم و قدرت از دیگری و هر گاه عالم باشد به بعضی دون بعضی وقادر باشد به این طریق پس نسبتش بموجودات مختلف باشد و هر که احوالش مختلف است حادث است و متغیر تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی سمیع است بدون آلت سمع ، بصیر است بدون جارحه اما اینکه سمیع است بجهت اینکه جمیع ما سوی الله متقومند بامر او و صادرند از صنع او یا بالذات یا بتقدیر و قضا و از جمله مصنوعات مسموعات است پس همه مسموعات حاضرند در نزد حق تعالی در ملکش نه در ذاتش اقامه کرده است موجودات را در مقامات خود بقیومیت امر و فعلش چنانچه فرموده و أمر و قولکم أو اجهر وابهانه علیهم بذات الصدور .
 الا یعلم من خلق . یعنی پنهان کنید اقوال شما ها را در سینه های شما یا آشکارا کنید که حق تعالی عالم است

بآنچه در سینه ها مکنون و مکمون است عجیب است آیا آنکه خلق کرده است اسرار و آشکارشما را نمیداند و مطلع نیست بر خلق خود پس سمع حق تعالی مسموعات را عبارت است از حضور مسموعات نزد حق تعالی و علمش بآن علی ما هی علیه و این علم و اطلاع برایش بواسطه آلتی حاصل نیست چنانکه برای ما حاصل است والا محتاج خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آنهاست در نزد او در حالتی که متقوم باشند بامر الله و هیچ حالتی از برای موجود جز تقوم بامر الله نیست والا در آن حالت متقوم بنفس خواهد بود و آن باطل است چنانچه مذکور شد و این حضور عبارت است از علم حضوری و سمع حضوری و اما علم و سمع قدیم ذاتی پس آن عین ذات او است محیط است به اشیاء در اماکن وجودات ایشان نه در ذات حق

بتعلق علم و قدرت از دیگری و هر گاه عالم باشد به بعضی دون بعضی وقادر باشد به این طریق پس نسبتش بموجودات مختلف باشد و هر که احوالش مختلف است حادث است و متغیر تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی سمیع است بدون آلت سمع ، بصیر است بدون جارحه اما اینکه سمیع است بجهت اینکه جمیع ما سوی الله متقومند بامر او و صادرند از صنع او یا بالذات یا بتقدیر و قضا و از جمله مصنوعات مسموعات است پس همه مسموعات حاضرند در نزد حق تعالی در ملکش نه در ذاتش اقامه کرده است موجودات را در مقامات خود بقیومیت امر و فعلش چنانچه فرموده و أسروا قولکم أو اجهروا بهانه علیهم بذات الصدور .
الا يعلم من خلق . یعنی پنهان کنید اقوال شما ها را در سینه های شما یا آشکارا کنید که حق تعالی عالم است

بآنچه در سینه ها مکتوب و مکمون است عجیب است آیا آنکه خلق کرده است اسرار و آشکارشما را نمیداند و مطلع نیست بر خلق خود پس سمع حق تعالی مسموعات را عبارت است از حضور مسموعات نزد حق تعالی و علمش بآن علی ما هی علیه و این علم و اطلاع برایش بواسطه آلتی حاصل نیست چنانکه برای ما حاصل است والا محتاج خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آنهاست در نزد او در حالتی که متقوم باشند بامر الله و هیچ حالتی از برای موجود جز تقوم بامر الله نیست والا در آن حالت متقوم بنفس خواهد بود و آن باطل است چنانچه مذکور شد و این حضور عبارت است از علم حضوری و سمع حضوری و اما علم و سمع قدیم ذاتی پس آن عین ذات او است محیط است به اشیاء در اماکن وجودات ایشان نه در ذات حق

تعالی والا لازم آید که محل حوادث باشد چون دانستی
معنی سمیع بر وجودش پس همین کلام بعینه در بصیر
جاریست در جمیع احوال و سمع و بصری که هر دو
قدیمند غیر ذات حق تعالی میباشند بدون تعدد
و تغیر و اعتبار مگر در تعدد لفظی چنانچه در علم
مذکور شد زیرا که سمع و بصر و علم یک چیزند
و متعلقات ایشان متعدد زیرا که مسموع اصوات و مبصر
الوان و اعراض است و معلوم همان موجود است .

فصل و واجب است که اعتقاد کنند که حق تعالی
واحد است شریکی برایش نباشد زیرا که کامل مطلق
و غنی مطلق است و کل ماسوی الله باو محتاجند پس
متفرد بالوهیت خواهد بود و هر گاه فرض شود باو
خدای دیگر واجب است که مستغنی از حق تعالی
باشد و الا خدا نباشد و بی شك هر گاه کسی فرض
کند شریکی که محتاج باشد بسوی حق تعالی

هر آینه اکمل و اولی باشد برای کمال مطلق واجب
الوجود از اینکه آن شریک مستغنی باشد از حق
تعالی و اتم است از برای غنای مطلق پس فرض
شریکی که بالکلیه مستغنی باشد از حق تعالی نقص
از برای کمال و غنای مطلق است و نقص مستلزم فقر
است و فقر مستلزم حدوث پس شریک از برای حق
تعالی نباشد چه آن مستلزم تعدد است که مستلزم
حصول نقص در کمال است که مستلزم حدوث است
و ایضاً هر گاه شریکی برای حق تعالی در ازلیتش
باشد پس واجب است اینکه بوده باشد در میان آنها
فرجه قدیمه وجودیه تا اینکه اثبیت محقق بشود
پس سه تا می شوند و لازم می آید فرجه های قدیمه در
میان آنها پس پنج می شوند و همچنین الی غیر النهایه
و ایضاً هر گاه شریکی از برای او بوده باشد در ازلیت
هر آینه شریک میشود در ازلیت و مخصوص میشود

هر یکی به آنچه او را تمیز بدهد از دیگری چه در وجود و قدم هر دو شریک میباشد پس محتاج به تمیز باشند بجهت تحقق یعنی در بودن اثنینیت پس مرکب می شوند هر یک از ایشان از امر مشترك و امر ممیز و عبارة اخری مرکب می باشند از ما به الاشتراك و ما به الامتیاز و هر مرکب حادث است بجهت احتیاج بسوی اجزاء و ایضاً هر گاه باحق تعالی شریکی باشد هر آینه جدا می شد خلق هر یک از خلق دیگری و الا شرکت ثابت نمی شود و هر آینه اقتضاء می کرد ذات هر یک استیلا و استعمال بر آن دیگری و الا اله نباشد چه مقتضایش قهاریت است و وجود شریک غیر مقهور دلیل عجز است قطعاً و حتمتاً از این دلیل در قرآن خبر داده . ما اتخذنا الله من ولدنا ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض . و بدانکه حق تعالی واحد است در چهار مرتبه و شریکی

برایش در هیچ مرتبه از مراتب نباشد اول واحد است در ذات و شریکی برایش در رتبه ذات نیست چنانکه حتمتاً فرموده لا تتخذوا الهین اثنين و انما هو اله واحد . و هویم شریک برایش در صفات نیست چنانکه فرموده و لیس کمثله شیء . سیم شریک در افعال و ایجاد برایش نیست چنانکه فرموده هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه . چهارم شریک در عبادت او نیست چنانکه فرموده فمن كان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه احداً .

فصل - و واجب است که اعتقاد کنند که حتمتاً مدرك است یعنی محیط است بهر چیزی و مسلط است بهر چیزی و آن عبارت از علم و قدرت است زیرا که حق تعالی وصف فرموده خود را بآن چنانکه فرموده و هو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير . یعنی حتمتاً ادراك می کند دیده های ظاهر و باطن کل خلق را

و دیده‌ها ادراک اونمی کنند و اوست لطیف الصنع و خبیر
 و مطلع بر احوال کل موجودات و لطیف اشاره به
 قدرت است و خبیر اشاره به علم است پس ادراک قدیم
 همان ذات ازلی است جل جلاله به آن نهج که در علم
 مذکور شد و ادراک مقارن بحوادث از صفات افعال
 است پس بدانکه حق تعالی چنانکه در ازل عالم است
 و لامعلوم همچنین او در ازل مدرك است و لا مدرك
 یعنی عالم است بدون معلوم و مدرك است بکسر راء
 بدون وجود مدرك و این حکم صفات ذات است چه
 آن صفات عین ذات می باشند بدون مغایرت .

فصل واجب است ایمان و اعتقاد بآنکه حق تعالی
 مرید است بعلت اینکه خود را به آن وصف فرموده
 چون دیدیم که اراده بدون مراد تحقق پذیر نیست
 دانستیم که حق تعالی خود را وصف فرمود به اراده
 بواسطه فعلش نه از جهت ذات و این دلالت می کند

که اراده از صفات افعال باشد نه از صفات ذات چه
 هر گاه از صفات ذات باشد عین ذات خواهد بود بجهت
 عدم تعدد در مقام ذات و هر گاه چنین بود نفی اراده
 محال بودی همچو نفی علم و قدرت چه نفی آن
 هر گاه عین ذات باشد مستلزم نفی ذات است با اینکه
 حق تعالی نفی آن صفت فرموده از خود در مواضع
 چند چنانکه فرموده اولئك الذين لم يرد الله ان
 يطهر قلوبهم . پس هر گاه اراده عین ذات بودی
 پس از نفی آن نفی ذات لازم آمدی و از نفی ذات
 كان يكون منفي و عدم شدی و ایضاً صفت هر گاه
 اثبات شود برای ذات و نفی شود از آن پس آن از
 صفات افعال است چه افعال را اضداد می باشد و بنفی
 و اثبات موصوف شود و هر گاه اثبات شود و نفی آن
 محال باشد پس آن از صفات ذات است چه اضداد و
 نفی و اثبات در رتبه ذات جمع نشوند قسم اول مثل

اراده و کراهت چه گویند مرید و کاره پس از صفات افعال خواهد بود و قسم دویم مثل علم و قدرت چه نتوان گفت عالم جاهل و قادر عاجز پس از صفات ذات خواهد بود پس قول بحدوث اراده همان مذهب اهل بیت می باشد و بر این قول اجماع و اتفاق ایشان سلام الله علیهم و همین قول حقی است و شکی در آن نیست پس اراده فعل الله تعالی خواهد بود و همچنین کراهت چه آن صفت فعل است چنانکه حق تعالی فرموده و لکن کره الله انبعاثهم.

فصل - و واجب است ایمان و اعتقاد باینکه حق تعالی متکلم است بعلت اینکه وصف فرموده خود را بکلام چنانکه فرموده کلم الله موسی تکلیماً. و چون دیدیم که حکیم خطاب نمیکند مخاطب را مگر با آنچه که میفهمد و ما نمی فهمیم از کلام مگر اینکه آن حروف و اصوات مسموعه منتظمه مرکبه است و اجماع

کرده اند اهل لغت باینکه همین معنی کلام است که عبارت است از اصوات و حروف مؤلفه متجدده متفرقه و حال اینکه حق تعالی وصف فرموده خود را به آن پس قطع کردیم که حق تعالی اسناد داده است کلام را بسوی خود بواسطه فعل نه من حیث الذات پس خلق میکند کلام را در هر چه که میخواهد از سایر مخلوقات خود از حیوان و نبات و جماد و آن کلام حادث است زیرا که مرکب است و مؤلف و هر چه مرکب است حادث است و بدلیل قوله تعالی ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث. الایه یعنی نمی آید کفار را هیچ آیه ای از قرآن محدثی و جدیدی مگر اینکه اعراض میکنند و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که برای حق تعالی مثلی و شبیهی ومانندی نیست چنانکه حق تعالی فرموده لیس کمثله شیء. یعنی مثل حق تعالی هیچ چیزی نیست از سایر مخلوقات پس

نه جسم است و نه عرض است و نه جوهر است و نه مرکب است و نه مختلف است و نه در حیز مکانست و نه در جهت است بعلت اینکه این صفات جمله صفات خلق است و صحیح نیست اتصاف خالق بآن اما اینکه شبیهی از برای حتمتالی نیست بعلت اینکه وجود مشابه مستلزم شریک خواهد بود در صفات ذاتیه و آن مقتضی نقص است در ذات واجب سبحانه چه بی نظیر بودن اشرف و اکمل است پس وجود نظیر نقص خواهد بود و هر که بر او نقص جایز باشد جایز است بر او زیاده و هر که زیاده و نقصان در او راه یابد متغیر میشود هر گاه بالفعل باشد یا ممکن التغیر است هر گاه زیاده و نقصان بالقوه باشد پس حادث خواهد بود و بطلانش معلوم شد و اما اینکه جسم نیست پس باین جهت است که جسم مرکب است و محتاج باجزایش و بمحلی که در آن جایگیر دهر محتاجی حادث و مصنوع است و اما اینکه عرض نیست بعلت

اینکه عرض محتاج است در تحقق و قیام خود بسوی جوهر یا جسم و هر محتاج حادث است و اما اینکه جوهر نیست بعلت اینکه جوهر خواه جوهر فرد باشد بنابر مذهب کسی که او را جایز میداند و اثبات وجود او نموده و آن جوهر است که قبول قسمت بوجهی نکند نه طولاً و نه عرضاً و نه عمقاً یا اینکه جوهر خط باشد و آن جوهری است که قبول قسمت کند طولاً و نه عرضاً و عمقاً یا اینکه جوهر سطح باشد و او آن است که قبول قسمت کند در طول و عرض نه در عمق یا اینکه جوهر جسم باشد و او آنست که قبول قسمت در طول و عرض و عمق کند مجعوع این چهار قسم محتاج باشند بمکان و لازم افتاده هر یک از اینها را بانتقال از مکان و سکون بلبث و قرار گرفتن در مکان و همگی حوادثی است که حلول نمیکنند الا در حوادث و اما اینکه مرکب نیست بعلت اینکه مرکب محتاج بسوی اجزاء خود

است و محتاج حادث است و اما اینکه مختلف نیست
 بعلمت اینکه علت اختلاف تباین اجزاء یا تباین احوال
 ذاتیه است و هر دو امر موجب ترکیب است که مستلزم
 حدوث است و اما اینکه در حیز نیست بعلمت اینکه
 آنچه در حیز است مشابه است با حیز خود پس او از
 جنس حیز خواهد بود پس حادث است و ایضاً متحیز
 یا اینکه مستقر است در حیز خود یا منتقل است از
 آن پس از اول سکون لازم آید و از دویم حرکت لازم
 آید و آن علامت حدوث است بعلمت استلزام هر یک
 مسبوقیت بدیگری را و اما اینکه در جهت نیست بعلمت
 آنکه در جهت لازم افتاده است او را حرکت و سکون و لازم
 افتاده است او را که محاط شود و محدود و محصور گردد در
 بعضی دون بعض و خلوا و از جهات دیگر و هر چیزیکه یکی
 از این صفات در او موجود باشد پس آن حادث خواهد بود.
فصل - و واجب است که اعتقاد کند اینکه

حق تعالی را چیزی احاطه نکرده است و همچنین
 از چیزی صادر و متولد نشده و چیزی از او متولد
 نشده و مستقر بر چیزی نیست و چیزی دیگر بر او
 قرار نگرفته است و بالای چیزی نیست و چیزی بالای
 او نیست و نسبت به چیزی از مخلوقات خود ندارد
 و چیزی از مخلوقات نسبتی با ذاتش ندارد بعلمت
 اینکه این صفات جملگی صفات خلق میباشد اما اینکه
 چیزی ظرف از برای وجودش نیست بعلمت اینکه هر گاه
 چنین باشد لازم آید که محصور باشد بدو ظرف
 و هر محصوری حادث است و ایضاً همان یا ماکت است
 در آن جزء یا منتقل است از آن در صورت اول لازم
 می آید سکون و در صورت ثانی حرکت و هر دو علامت
 حدوث میباشد اما اینکه خود ظرف چیزی نیست بعلمت
 اینکه هر گاه چنین باشد لازم می آید که محل حوادث
 باشد اعم از اینکه آن غیر قدیم باشد یا حادث بعلمت

اینکه غیر او را مشغول کرده است و مشغول بغير حادث است و اما اینکه متولد از چیزی نیست بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد لازم می آید که حقتعالی جزء آن شیء باشد پس مولود حادث خواهد بود و اما اینکه چیزی از او متولد نشده بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیء جزء حقتعالی خواهد بود پس والد خواهد بود و تجزیه و تفریق علامت حدوث است و اما اینکه قرار بر چیزی ندارد بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیء حامل خواهد بود پس اقوی باشد و عاجز خدا بر انشا بدو و اما اینکه چیزی بر او قرار نگرفته بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد هر آینه اعلی از او خواهد بود و اما منسوب و منسوب الیه نیست بعلمت اینکه مستلزم اقتراان است و آن علامت حدوث است بعلمت احتیاج بسوی طرفین منسوب و منسوب الیه .

فصل - و واجب است که اعتقاد کنند اینکه حقتعالی حلول نمی کند در چیزی و متحد نمی شود بغير خود

اما اینکه حق تعالی حلول نمی کند در چیزی بعلمت اینکه حلول عبارت است از قیام موجودی بموجود دیگر بر سبیل تبعیت مثل قیام اعراض باجسام یا بر سبیل ظهور مثل قیام ارواح باجسام پس هر گاه فرض شود که حق تعالی حلول کرده در چیزی لازم می آید که محتاج باشد پس حادث خواهد بود و اما اینکه متحد نمیشود بغيرش بعلمت اینکه اتحاد را هر گاه معنی کنند بچیزی که عقل او را محال میداند و آن این است که دو چیز موجود يك چیز شوند بدون زیاد و نقصان و انفعال یکی از دیگری و این بلا اشکال حصول محال است چگونه قدیم را باین وصف توان نمود و هر گاه تفسیر کنند اتحاد را بانقلاب چیزی از حقیقتی بحقیقت دیگر پس آن انقلاب و استحاله باشد نه اتحاد و این هر چند در ممکن جایز است لکن در قدیم سبحانه و تعالی محالست بعلمت اینکه آن تغییر

از حالت بسوی حالت دیگر است و حقتعالی متحول نمی‌شود و احوال مختلفه برایش ثابت نباشد چه آن از علامات حدوث است .

فصل - و واجب است که اعتقاد کند بر اینکه رؤیت برحق تعالی ممتنع و محال است و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت بعلت اینکه هر گاه رؤیت بدل باشد و از مرئی ذات حق تعالی را قصد کند پس آن بلاشک باطل است بعلت اینکه ذات حق را دیده‌های ظاهر و باطن ادراک نمی‌تواند کرد چه قلوب را تاب مشاهده حجاب عظمت و حجاب قهاریت نیست پس چگونه ذات را ادراک توانند کرد و ادراک ذات حق سبحانه و تعالی جز برای خود او برای احدی ممکن نیست و هر گاه از مرئی آیات و آثار افعال حق تعالی اراده کنند این نوع از رؤیت را قلوب ادراک می‌کنند زیرا که حقتعالی تجلی کرده برای قلوب بنور عظمت

خود و ایشان را مشاهده جلال و عظمت ممکن باشد باین جهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ولیکن رأته القلوب بحقایق الایمان و اما رؤیت ببصر حسی پس ادراک آن محال و ممتنع باشد چنانکه حقتعالی فرموده لا تدرکه الأبصار و هو يدرك الأبصار. یعنی ذات حق جل و علا را دیده‌های ظاهری و باطنی هیچیک ادراک نمی‌کنند هر چند آثار عظمت او را قلوب ادراک کنند بجهت اینکه شرط ادراک بصر اشیاء را اینست که مرئی مقابل باشد یادر حکم مقابل باشد همچو رؤیت بآینه و شرط دیگر اینکه بسیار دور نباشد و بسیار نزدیک نباشد و اینکه مستنیر باشد و در تاریکی نباشد و اینکه درجهتی باشد از جهات و حق سبحانه و تعالی منزله است از جمیع این صفات چه حق تعالی قریب و بعید نیست بلکه او ابعده از هر چیز واقرب از هر چیزی است و بعدو قریبش غیر متناهی

است پس از حد افراط گذشته پس یکی از شروط
 مفقود شده و همچنین حق تعالی مستنیر از غیرش نیست
 تا بصر را طاققت نظر باشد و همچنین در غیر خود
 نیست تا اینکه ذاتش بذاته مدرك شود بلکه ظهورش
 محو میکند ماسوی را پس اگر تجلی فرمود بظهور
 خود محو وفانی نمود غیر ظهور خود را و هر گاه تجلی
 فرمود احدی را قدرت مشاهده ظهورش نیست فضلا
 از ذاتش مترجم گوید و این تجلی خلقی است مثل آنچه
 حق تعالی فرموده و تجلی ربه للجبل . و معنیش اینکه
 ظهورش محو میکند ماسوا را و در کلام امیر المؤمنین
 علیه السلام است جذب الاحدية لصفة التوحيد و هتك
الستر لغلبة السر اطفئ السراج فقد طلع الصبح . مراد
 بسراج قوا و مشاعر است که در ظلمات جسد بنور آنها
 شان با ستاره مینمایند و مراد بسرو صبح همان ظهور
 حق است سبحانه و تعالی و آن خلقی است حادث

و آیت معرفت حق تعالی تامل کن تا ظن سوء باصحاب
 حقیقت نبرده باشی که ممکن هرگز بمرتبه ازل
 نمیرسد و از لفظ تجلی وحشت مکن که مراد از آن
 ظهور حق است باثر و فعل خود نه بالذات مثل تجلی
 حق برای موسی و امثال اینها بازعود کنیم بترجمه
 و همچنین حق تعالی در جهتی نیست تا بصر تواند او را
 ادراك کند زیرا که بصر محدود است و ممکن نیست
 ادراکش الا در محدود پس هر گاه حق تعالی در جهتی
 از جهات باشد پس خالی از جهات دیگر باشد پس محصور
 باشد در آن جهت و آن علامت حدوث است پس رؤیت ببصر
 محال است بعلت اینکه شروط رؤیت بر حق تعالی جاری
 نشود و هر گاه یکی از شروط مفقود شود مشروط موجود
 نگردد فضلا از اینکه تمامی شروط مفقود باشد و ایضا
 جملگی ماسوی الله در عالم امکان میباشد خواه در
 دنیا و خواه در عقبی و آنکه در امکانست ممتنع است

برایش ادراك آنکه در ازل است بجهت عدم اتصال وعدم
مناسبت مشروط در ادراك پس ثابت شد که حق تعالی
مرئی نمیشود بذاته نه در دنیا و نه در آخرت

فصل و واجبست بر مکلف که اعتقاد کند که حق
تعالی را ادراك نتوان کرد به هیچ حاسه از حواس
ظاهره همچو سمع و بصر و ذوق و شم و لمس و باطنه
مثل حس مشترك و آن قوه ایست که ادراك امور
باطنه را بمعونت حس ظاهر میکند همچو استداره
شعله جواله و خیال و آن قوه ایست که ادراك صور حسیه
ملایمه میکند و واهمه و آن قوه ایست که ادراك
صور موحشه منافره مخوفه و مهوله نماید و متصرفه
و آن قوه ایست که ارتباط و افتراق بین این دو قوه
نماید و حافظه و آن خزانه این مدارک است و بالجمله حق
تعالی را بچیزی از این قوا ادراك نتوان کرد زیرا
که حق تعالی مشابه چیزی نیست و چیزی مانند او نیست

و ادراك یکدیگر را نتوانند نمود الا دو چیز که از جنس
یکدیگر باشند یا مشابه هم باشند چنانکه امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود انما تحد الادوات انفسها وتشير الآلات
الی نظایرها . یعنی آلات و ادوات تعیین و تشخیص
درك نمیکنند الا مثل و مانند خود را و حق تعالی فرموده
لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار . یعنی دیده های
ظاهره و باطنه که عبارت از حواس ظاهره و باطنه باشد
ادراك ذات حق تعالی نتوان کرد و حق تعالی ادراك
میکند ذوات و قوا و مشاعر موجودات و آنچه را که بآن
ادراك میکنند و ایضاً فرمود و لا یحیطون به علماً . یعنی
بعلم و ادراك احاطه بذات و صفات حق تعالی نتوانند نمود
و آن دروس هیچ موجودی از موجودات نباشد و این
وجهش اینست که حواس ظاهره و باطنه ادراك نمیکنند
مگر محدود و مصور و مکیف را و حق عزوجل را حدی
و ترکیبی نیست و کیفیتی و صورتی در حقش متصور نی

پس چگونه مدرك شود به حواس ظاهره و باطنه
 تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً .

باب دوم

در اصل دویم است و آن عدل است و عدل عبارتست از حکم اموری که راجع شود بافعال عامه حق تعالی بالنسبه بمکلفین در دار تکلیف از اوامر و نواهی و در دار جزاء از ثواب و عقاب و عدل در لغت ضد جور و ظلم است و آن عبارت است از تساوی پس افعال حق تعالی تعلق میگیرد بمکلفین در دنیا بجهت عدل باین معنی که تکلیف نمیکند ایشانرا مگر آنچه طاقت دارند از اعمال و افعالی که در آن صلاح ایشان است باین طریق که جزای ایشان بر آن عمل زاید بر قدر تکلیف باشد در طاعات و جزاء ایشان زاید بقدر فعل مکلف باشد در معاصی یعنی آنچه مترتب میشود

بالفعل از ثواب و عقاب اگر در اعظم و زاید از نفس فعل مکلف به باشد یا منتهی عنه باشد تا حاصل شود فایده تکلیف که عین منفعت بخلق است زیرا که حق تعالی غنی است و بی نیاز است از کل ماسوی پس فایده تکلیف راجع بسوی مکلفین خواهد بود یقیناً و چونکه جاری نمیشود بر حق تعالی احوال ناقصه ضعیفه^{۱۲} مخلوقات پس رضای حق تعالی از خلقش عبارت از فضل و احسان اوست بالنسبه بسوی بنده و زاید بر جزای اعمال^{۱۳} و استحقاق او از تزیید درجات و اعطاء^{۱۴} مشوبات و رفع^{۱۵} عقوبات و امثال اینها و غضب حق تعالی عبارت است از عدل بالنسبه بسوی مکلفین زیرا که حق تعالی غضب نمیکند بر عاصی بعلمت اینکه معصیت کرده او را تا اینکه از عذاب و عقاب آن بنده استراحت قلبی برایش حاصل شود تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً . بلکه غضب حق تعالی فی الحقیقه

عبارت است از ایجاد مسببات در نزد وجود اسباب آنها پس معصیت علت تامه است از برای ایجاد عقوبت مخصوصه بآن معصیت پس ایجاد میکند حق تعالی آن عقوبت را بمقتضای آن معصیت مگر اینکه هرگاه بخواهد عفو کند پس عفو مانع آن مقتضی است پس حاجب و حایل میشود میانه آن معصیت و میانه عقوبتی که متفرع و مترتب بر آن بود و هرگاه مانع عفو الهی حاصل نشود آن عقوبت لازم میشود بعلت وجود مقتضی و رفع مانع و غضب حق تعالی عبارتست از همین نه اینکه غضبش همچنان غضب مخلوقین از هیجان حرارت غریزیه واقع در قلب پس از آن منبث شود برای انتقام تا اینکه آن هیجان ساکن گردد و حق تعالی اجل و اکرم است از اینکه صفات مخلوقین بر او وارد شود اما حکم افعال اختیاریه مکلفین در اصل ایجاد و آن افعال است که ممکن است در حق ایشان و قدرت

بر فعل و ترک آن دارند پس بدانکه همه موجودات از ذوات و صفات و افعال موجود و متحققند بامر حق سبحانه و تعالی و متقومند بمدد الهی و هیچیک از اینها مستقل بنفسه در ذات و صفات و افعال خود نیستند چه اگر آنی مستغنی باشند در جمیع احوال خواهند بود پس فقیر نباشند و حال اینکه امکان و ممکن عین فقر و احتیاج است و چونکه حق تعالی بندگان را فرمود بطاعت و امتثال او امر و اجتناب از نواهی واجب است که ایشان را قادر و متمکن از ادای تکالیف سازد و الا تکلیف محال خواهد بود و نمکن مطیع از فعل طاعت وقتی صورت بندد که قدرت بر ترک آن داشته باشد پس اختیار فعل را بجهت امتثال امر حق تعالی باختیار خود کند لاجرم خلق کرده حق تعالی تمامی مکلفین را از نور و ظلمت و بآن قادر گردانید ایشان را از فعل طاعت و معصیت پس قوام وجود عبد

و افعالش بامر حق تعالی و مدد و حفظ او است چه اگر مدد ندهد و حفظ وجود ایشان نکند موجود نخواهد بود لکن بنده خود فاعل فعل خویشتن است بدون مشارکت احدی در فعل او و حق تعالی حافظ فعل اوست و امداد میکند او را از معونت در طاعت و خذلان در معصیت پس هر کس که قایل شود که فاعل فعلی که از بنده صادر میشود از خیرات و شرور حق تعالی است و بنده را در هیچ فعلی از افعال خود مدخلیتی نیست بلکه حق سبحانه و تعالی فاعل فعل بندگان و سبب آن افعال است چنانکه او خالق ذوات بندگانست همچنین خالق افعال ایشانست چنانکه اشاعره بر این معتقدند پس بتحقیق که نسبت داده بسوی خدای تعالی ظلم و قبح را چه لازم قول ایشان افتاده است که حق تعالی جبر کرده خلائق را بر معاصی پس عقاب و عذاب کرده ایشانرا بجهت آن افعال که خود مستقل در ایجادش بود و بندگان

را در آن مدخلیتی بوجهی من الوجوه نبود و هر کس که قایل شود باینکه بنده خود فاعل فعل خود است بدون مدخلیت غیر بوجهی من الوجوه بلکه خود مستقل است بفعلش مانعی از آن فعل برایش نیست پس معزول کرده حق سبحانه و تعالی را از ملک و سلطانش چنانکه طایفه معتزله و مفوضه را اعتقاد این است و هر دو فرقه خارج از طریقه حق و بیرون از جاده صواب میباشند چه فرقه اولی افراط نمودند و آن یکی تفریط و حق در این است که قائل به حکم اوسط بشویم چنانکه حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام از آن معنی خبر داده اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین . یعنی جبری نیست باینکه گفته شود که حق تعالی جبر کرده بندگان را بر طاعات و معاصی چه هر گاه چنین باشد هر آینه جایز نبود که عقاب ایشان نماید بجهت معاصی ایشان و الا ظالم خواهد بود

.....
 وماربك بظلام للمبید. وتفویض نیست باینکه گفته شود
 که حق تعالی تفویض کرده امر را بسوی عباد و از برای
 حق تعالی امری و حکمی در افعال ایشان نیست پس
 اگر چنین باشد پس در ملك حق تعالی وارد و واقع
 خواهد شد چیزی را که تقدیر نکرده پس معزول
 از حکم و سلطنت خواهد بود بلکه امری بین این دو
 امر باین معنی که عبد خود فاعل فعل خود است بر وجه
 اختیار بدون اکراه و اجبار لیکن بتقدیر حق سبحانه
 و تعالی که ساری و جاریست در فعل عبد پس بدون
 قدر تمام نمیشود فعل عبد و امضا نمیشود و معنی این
 کلام آنست که حق سبحانه حافظ بنده خود و آنچه
 صادر میشود از او از افعال می باشد زیرا که بدون حفظ
 و حمایت حق تعالی وجود و تحقیقی برای عبد و فعلش
 نخواهد بود پس مادام که محفوظ است بامر الله پس
 موجود و محقق است پس بنده محفوظ بفعل الله و مدد

و عنایت او فاعل است مر افعال خود را بالاستقلال بلکه عبد
 فاعل است و حق تعالی حافظ و معنی قول ما که عبد فاعل است
 مر افعال خود را بمدد خداوند نه با خداوند و نه بی خدا
 همانست که اشاره کردیم بسوی او و لکن طریق ادراکش
 مظلوم و تاریک است بدون چراغ مشتعل از نور ولایت آل
 محمد صلی الله علیه و آله سیر این طریق مظلوم محال و بحر
 عمیقی است که تاغواص کامل الصفة نباشد البته در این
 گرداب غرق خواهد شد پس غنیمت شمار آنچه را که برای
 تو ذکر کردیم از معنی امر بین امرین که دیگران این
 کلام را بلفظ میگویند و چون بیان کنند با مجبره اند
 یا مفوضه والله الموفق والمعین و اینست عدل در افعال
 عباد پس اگر عصیان ورزند پس باختیار خودشان
 و بموافقت قدر است پس هر گاه میخواستند که طاعت کنند
 متمکن از آن بودند پس چون اختیار کردند معصیت
 را، جاری کرد حق تعالی بر ایشان لازم عصیان را که

عقابت و ظلم نکرد ایشان را بعلت اقدام ایشان بر معصیت بدون اجبار و اکراه و اضطراب و هرگاه اطاعت کند پس آن نیز باختیار خود ایشان و موافقت قدر است و هرگاه خواسته باشند معصیت را متمکن از آن بودند پس چون اختیار کردند طاعت را جاری کرد بر ایشان لازمه طاعت را که ادراک ثواب است و مستحق ثواب شدند بعلت اقدام ایشان بر طاعت بدون اضطراب و بودن افعال عباد موافق تقدیر سبب اجبار نمیشود بعلت تمکن ایشان در این صورت از مخالفت بموافقت قدر پس اختیار ایشان هر فعلی را که بخواهند و اراده کنند مفارقت از تقدیر الهی نخواهد کرد زیرا که فعل تمام نمیشود بدون قدر پس تمامی بندگان مستقلند بفعل خیرات و شرور که از ایشان صادر میشود با تقدیر الهی هر فعلی را که اختیار میکنند و هیچ فعل را بدون تقدیر نمیکنند و این تقدیر تقدیر لزوم و حتم نیست

بلکنه تقدیر اختیار است بفهم این مطلب را و نیکو تأمل کن

باب سیم

در نبوت است بدانکه حق سبحانه و تعالی چون غنی مطلق است او را حاجتی بسوی هیچ چیز نباشد پس خلق کرد خلق را بمقتضای کرم و فضل و احسان و دوست داشت که برساند ایشان را بسوی آنچه خواسته است برای ایشان از نعمتهای غیر متناهی و چون حق تعالی حکیم است واجبست که آنچه را که تفضل نمود بر بندگان خود جاری باشد بر مقتضای کمال حکمت و صنع ربوبیت پس تکلیف کرد خلق را بآن اموری که بسبب ارتکاب آنها میشود رسیدن آن کرامات و ثوابات را بر وجهی که تفضل او سبحانه از عبث خارج شود و چون سایر مخلوقات بعلت جهل و عجز ذاتی خود نمیدانند آنچه را که در او صلاح ایشانست چه علمش از مکنونات علوم الهیه است که غیر را در آن

مقام راهی نیست و چون حق سبحانه و تعالی مدرك نمیشود و محسوس نگردد و خلق را قدرت بر اخذ معالم دین خود بلا واسطه از حق تعالی بعلت کمال تقدس و تنزه او نمیباشد پس واجب شد در حکمت که اختیار فرماید از خلق خود قویی را که قادر باشد بمعونت حق تعالی از تلقی وحی از جناب حق تا اینکه بخلق برساند از جناب حق عز و جل معانی امور و تکالیفی که از بندگان خواسته از آنچه در او صلاح دنیا و آخرت ایشانست بعلت اینکه این تکلیف لطفی است بر ایشان که متوقف است بر آن صلاح و نظام نشأتین دنیا و نشأة عقبی پس واجب باشد آن لطف در حکمت و آن واسطه پیغمبر است صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و چونکه مقتضای حکمت در ایجاد آن بود که خلایق را در اوقات متعدده و متعاقبه و با احوال مختلفه آفرینش فرماید و جملگی مشترك بودند در

علت غائیه که ایصال نفع بایشان باشد پس واجب شد در حکمت که مبعوث کند حق تعالی در هر امتی رسولی از جنس ایشان تا مناسب ایشان بوده تا برساند از جانب الهی بایشان آنچه صلاح نظام دنیا و آخرت ایشانست چه بندگان نمیدانند مگر آنچه حق تعالی بایشان تعلیم فرموده بفضل و کرم خود تا اینکه منتهی شد نبوت بسوی پیغمبر ماحمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم النبیین .

فصل بدانکه چون نبوت از مقتضیات عدل است واجبست اینکه بر اکمل وجه باشد تا فایده بعثت بر او مترتب شود بر کمال ماینبغی و آن وجه کامل آنست که حق تعالی ظاهر فرماید بردست آن پیغمبر که برای هدایت مکلفین مبعوث فرموده امر معجزی که از ابنای جنس او مثلش حاصل نشود و خارق عادت باشد و مطابق دعوای نبوتش باشد که حق تعالی بجهت

تصدیق نبوتش آن امر را ظاهر کرده باشد و بایست که صحیح النسب طاهر المولد باشد و منزله از شبهه حرام و حیض و امثال اینها و مستقیم الخلقه باشد مشتمل بر زیادتی و نقصان نباشد مطهر باشد از جمیع احوالی که دلها از آن نفرت دارند از جهت خلق بحیثیتی که اهل زمانش را مقام طعن بر او بوجهی نباشد و بایست که صادق القول باشد و هرگز از او کذبی و خیانتی و طلب ریاستی و میل زخارف دنیا از او مشاهده نشده باشد و بایست که لعلم اهل زمان خود باشد و زاهد ترین آنها باشد و عامایمترین آنها بآنچه امر و نهی میکند و بایست که مطهر باشد از جمیع زواید و نقایص ظاهره و باطنه بحیثیتی که اهل زمانش که مبعوث برایشان شده است بدانند که برایش نظیری نیست در هر صفت کمالی و بایست که معصوم باشد از تمامی گناهان صغیره و کبیره قبل از بعثت و بعد از بعثت از اول عمرش تا آخر

عمرش و بایست که معصوم باشد از سهو و نسیان و از هر چیزی که رعیت آنرا نقص میدانند و عذری بجهت عدم متابعت بیاورند یا اینکه شکی برای ایشان حاصل شود در نبوتش یا توقف کنند در آن زیرا که حجة الله واجبست که بالغه باشد و قاطع عذر هر ممتذر باشد و هر گاه جایز باشد که احد مکلفین بیاید و خدشه در نبوت پیغمبر کند پس حجة الله تام و بالغ نبوده باشد و آن باطلست چه اصل بعثت برای قطع حجت است پس چگونه بابعثت حجت باقی میماند و بایست که مسدد باشد از جانب حق تعالی و موفق باشد برای صواب در اعتقاد و علم و قول و عمل زیرا که حق تعالی مدد میدهد او را به الطاف و الهام خود و وحی میکند بسوی او بالهامات بمقدار مقامش و قرار میدهد برایش ملکی از ملائکه که تأیید کند او را بنور حق و تسدید نماید او را از خطا و لغزش حفظ کند و حق تعالی کل اینها را قرار

داده و خواسته تا اینکه بعد از بعثت پیغمبران برای مردمان حجتی در ترك متابعت او نباشد بعلمت اینکه پیغمبر عبارت از انسانی است که خبر دهنده باشد از جانب حق تعالی بدون واسطه انسان دیگر و این انسان حجة الله بر مکلف نباشد مگر وقتی که ثابت شود نزد مکلف که قول او قول خدا و امر و نهی او امر و نهی خداست و حق تعالی قادر است بر ایجاد امور و اسبابی که حجتش تمام شود بر خلقش و احدی را قدرت دفع در آن نباشد و باقائه حجت بر خلق متحقق میشود لطفش بر خلقش از رسانیدن ایشان را بکمالات دنیا و آخرت و آن باعمال است و اعمال موقوف است بر اثبات مبلغ و پیغمبر پس واجب است بر حق تعالی که موصوف کند آن پیغمبر را بصفتی که ثابت شود بر مکلفین نبوتش اینکه قول او عین قول خداست جل و علا و حق تعالی واجب را ترك نمیکند چو آن قبیح است و او

متعالی است از فعل قبیح بعلمت غنای ذاتی و عدم افتقار بوجهی من الوجوه .

فصل چون دانستی این مذکورات را پس بدانکه پیغمبر این امت مرحومه محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نذار بن معد بن عدنان صلی الله علیه و آله الطاهرین است که ادعای نبوت کرده و معجزه بردست شریفش ظاهر گشته و هر کس ادعای نبوت کند و مطابق ادعای خود معجزه ظاهر کند پس آن پیغمبر است بی شبهه و بتحقیق که متواتر شد میان مسلمین و غیر ایشان از تمامی اهل دنیا که ظاهر شد مردی در مکه مشرفه اسم او محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و ادعای نبوت نمود و حق تعالی بردست مبارك او معجزه ظاهر فرمود که مطابق دعواش

و مقرون به توحیدی که سعی کردند مثل آن بیاورند از آن متمکن نشدند پس پیغمبر بحق و ناطق بصدق مطلق باشد صلی الله علیه و آله و این تواتر موجب قطع است مگر برای کسی که مسبوق باشد بشبهه و بلا اشکال این امر متواتر است میان جمیع اهل الارض بعلمت اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است پس بعد از او پیغمبر نباشد پس واجب است که رسول باشد بر کافه خلق بعلمت اینکه ایشان مکلف میباشند و صحیح نیست تکلیف ایشان بدون حجت و ثابت نمیشود حجت بر خلق الایان نهج که مذکور شد پس ثابت شد نبوت آنحضرت بتواتر نزد جمیع مکلفین و اما آنکس که مسبوق بشبهه باشد بر او نیز ثابت شده است هر چند طبیعت او عادت بانکار نموده است و ایضاً حق تعالی میفرماید و ماکان الله لیضل قوماً بعد از

.....
 هدیمم حتی یبین لهم ما یتقون .

فصل و اما معجزات آنحضرت که حق تعالی بآن تصدیق نبوت آن بزرگوار صلی الله علیه و آله را فرموده بسیار است و علماء امت هزار معجزه را احصاء کرده اند از آن جمله انشقاق قمر است و ظاهر شدن چشمه آب از میان انگشتان مبارکش و سیر کردن خلق بسیار را از طعام اندک و شکایت شتر بآنحضرت و کلام پاچه گوسفند که او را بزهر آمیخته بودند و آواز بواقعه و تنطق بی زبانان از انحاء شتی و ناله جذع نخل و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک آنحضرت و مهر کردن بر سنگ بمهر شریف مطهر خود صلی الله علیه و آله و غیر ذلك از معجزات که تعداد آن موجب تطویل کلام است و معروف میانة خواص و عوام و از جمله معجزات عجیبه غریبه قرآن عزیز است که ناسخی برایش هرگز نخواهد بود و توحیدی کرد بآن قرآن عربها را حتی راضی شد که يك سورة بیاورند مثل قرآن باقصر سورة که

در قرآن است پس عاجز شدند و نتوانستند که مثل آن بیاورند و چون قبول نکردند اسلام را بعلت حمیت جاهلیت پس صبر کردند بانواع ایذا و اذیت از قتل رجال ایشان و اسیری اطفال و زنان ایشان و متحمل شدن لباس عار و وقوع قلع و قمع از مساکن و دیار و نتوانستند که دفع کنند آنچه برایشان وارد شد بآوردن سوره مثل قرآن و قرآن باقی است تا فناء عالم کون و مکان و عجز عرب از اتیان بمثل این سهل است که کل خلق عالم از ما سوی الله را طاقت تعبیر بعبارتی مثل قرآن نیست و احدی را از اول آفرینش تا فناء عالم طاقت معارضه با قرآن نیست و از برای هیچ پیغمبری از پیغمبران بعد از ایشان معجزه باقی نمانده بعلت انقطاع نبوت ایشان الا معجز پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که او باقی است تا تکلیف باقی است زیرا که نبوت آن حضرت باقی است ببقاء تکلیف تا معجزه

باهره اش قاطع حجج متعرضین باشد .

فصل - بدانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است و بعد از او پیغمبری نیست بعلت اینکه حق تعالی از آن در کتاب عزیز خبر داده که ماکان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین . و حق سبحانه و تعالی از او کذب واقع نمیشود زیرا که کذب قبیح است و غنی مطلق فاعل قبیح نباشد و ایضاً در کتاب خود فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتھوا . و خبر داد ما را آن حضرت صلی الله علیه و آله که پیغمبری بعد از خود نیست پس اخذ میکنیم قول او را چه آن حق است از جانب خدا و بدانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله افضل و اعلم از سایر پیغمبران و از تمامی خلق میباشد زیرا که فرموده انا سید ولد آدم یعنی من بهترین فرزندان آدم هستم و ایضاً فرموده است بفاطمه صلوات الله علیها که

ابوك خير الانبياء و بعلك خير الاوصياء . و آنحضرت معصوم است دروغ از او صادر نمیشود چنانچه ارشاد فرموده حق است از جانب خدا قال الله تعالى لا ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى و ايضاً فرموده در قرآن مجيد ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين . پس قول شريفش صدق خواهد بود پس افضل خلق بودنش حق باشد و همچنين اجماع علماء اسلام است كه آن حضرت سيدكائينات است و از كلام الله در حديث قدسى خطاب بآن بزرگوار است لولاك لما خلقت الافلاك. و ما فيها بطفيق وجود او موجود شده اند صلى الله عليه وآله الطاهرين المعصومين .

باب چهارم

در امامت است چون ثابت شد كه وجود نبى لطيف

است كه تمام نمیشود نظام عالم در دنيا و آخرت مگر با و تا روز قيامت بعلت اينكه آنحضرت مبلغ است از جانب حقه تعالى و ادا كننده است آنچه بر او وارد مى شود از احوال خالق از امورى كه بآن بقاى ايشان است مادام تكليف و اموريكه بآن سعادت ابدية است بر ايشان و لا شك احوال مكلفين آناً فاناً متجدد مى شود تا روز قيامت و احكام ايشان تابع احوال ايشان است پس احكام نيز بمقتضاي احوال متجدد مى شود و پيغمبر باقى نمى ماند تا آخر تكليف و فناء عالم بلكه جارى مى شود بر آن حضرت به علت امكانش تغيير و موت بعلت اينكه عبدى است مخلوق و جايز نيست در حكمت كه به موتش رفع حكم نبوت او شود چه آن لطفى است واجب ما دام بقاء تكليف پس واجب باشد در حكمت نصب خليفه كه قائم بشود مقام پيغمبر و ادا بسكند از پيغمبر احكام خلق

مکلفین بایشان و حافظ باشد شریعت آن پیغمبر را وقایم باشد سنت و طریقه او تا باطل نشود حجة الله بانه بر خلق و مکلفین و لابد است که آن خلیفه جامع باشد جمیع آنچه مذکور شد در حق نبی صلی الله علیه و آله از اینکه اعلم اهل زمان خود باشد و ازهد و اتقی و اعبد و انجب ایشان باشد و افضل ایشان در جمیع صفات و کمالات و مزایا و فواضل و معصوم باشد از گناهان صغیره و کبیره از اول عمر خود تا آخر عمر خود و معصوم باشد از کذب و خطا و نسیان و امثال اینها از تمامی آنچه معتبر بود در حق نبی مگر نبوت بعلمت اینکه ثابت شد که نبوت منقطع شده تا پیغمبر صلی الله علیه و آله اما اینکه شرط شده وجود کل صفات نبی صلی الله علیه و آله در وصی بعلمت اینکه وصی قائل است مقام نبی را در جمیع آنچه محتاجند مکلفین از احکام و شریعت

زیرا که وصی حافظ شریعت نبی است و این حفظ شریعت لطفی است از جانب حق جل و علا و واجب است در حکمت همچنانکه واجب است در نبوت پس واجب شد که وصی متصف بصفات نبی خود باشد صلی الله علیه و آله بحیثیتی که برای مکلفین قطع حاصل شود که آن حضرت حجة الله است بر آن کسان که نبی حجت بود و بایست که قاطع باشد که قول او قول خدا است و حکم او حکم خدا و رسول او است و طاعتش واجب است و انقیاد امر او و رجوع در شرایع احوال به سوی او لازم است و واجب است که مطهر و منزّه باشد از هر چه که مستلزم نفرت نفوس و طبایع و عدم اطمینان است در کل احوال و هر کس که به این صفات موصوف است مطلع نمی شود بر حقیقت احوالش مگر کسی که مطلع بر سرایر و ضمایر است و اوست خداوند

عالم جل شانه و نیست این حکم منصب احدی از خلق و دانسته نمی شود مگر بنص خاص از جانب خداوند عز و جل بر شخصی و آن لطف است به مقتضای عدل و لطف واجب است در حکمت و قادر حکیم عز و جل اخلال به واجب نمی کند زیرا که قبیح است پس واجب شد که امامت بنص خاص از جانب خدا باشد و بدان که در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسیکه جامع باشد جمیع شرایط نبوت را غیر از نفس نبوت نبود مگر مولانا و سیدنا علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب تا آخر اجداد رسول الله صلی الله علیه و آله بعثت اینکه آن بزرگوار معصوم بود از هر بدی و زشتی که طبع سلیم را ناگوار باشد از اموری که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن معصوم بود و شریک آن حضرت است در هر فضیلت مگر نبوت و حقیقتی

در قرآن عزیر به آن تصریح فرموده در آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون . یعنی ولی و صاحب اختیار و متولی امور شما منحصر است در سه و آن حقیقتی و رسول او و گروهی که ایمان آورده اند به خدا و به پا می دارند نماز را و میدهند زکوة را در حالت رکوع و متواتر شد روایات و کلام مفسرین از فریقین که این آیه نازل شد در حق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در وقتی که تصدق به خاتم خود در حال رکوع نمود و انکار نمی کند مگر معاند و منکر حق بعد از معرفت پس ثابت کرد حقیقتی برای علی بن ابی طالب علیه السلام به نص کلام عزیز خود آنچه را که ثابت کرد از برای خود و رسولش از ولایت عامه و ریاست مطلقه و معنی در این آیه شریفه نیست

مگر اولویت به خلاق از نفسهای ایشان در تمامی احوال از امور دنیای ایشان و دین ایشان و آخرت ایشان چه ولایت همان ولایت است که برای حقتعالی ثابت است و برای رسولش و از این جهت است که رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم تشبیه فرموده به این معنی چنانچه فریقان روایت غدیر خم را از طرق متعدده که بر حد توأتر رسیده به اعتراف خصم مخالف روایت نموده اند چه آن حضرت در آن روز فرموده است أستأولی بکم من أنفسکم، آیا من اولی نیستم از شما به تصرف در جانهای شما و مالهای شما همگی به یکبار گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله . پس تصریح فرمود رسول الله که مراد از ولی در این مقام اولی به تصرف است و حقتعالی در حق آنحضرت

حضرت ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس ما را واجب شد امتثال با امر او و عمل بقول او و در حق او حقتعالی فرموده فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یتصیبهم عذاب الیم. و در حق آنحضرت فرموده و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی . و روایت کرده اند فریقان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله افضاکم علی فرموده یعنی عالمترین امت با احکام فتوی و احوال متعلقه بخلاق علی علیه السلام است و فرموده باقر افریقین علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث مادار . یعنی علی با حق است و حق با علی است دور می زند حق با او بهر نهج که او دور می زند . ثابت شد که آن بزرگوار علیه السلام هادی بسوی حق است و دلیلی دلالت نکرد که غیر از آن حضرت احدی از صحابه باین مرتبه و جلالت باشند و ادعا نکرد احدی از امت عصمت را از برای احدی از

صحابه چنانچه ادعاء شد برای آنحضرت پس آنکس که هادی است بسوی حق او احق و سزاوار تر است که مردم اطاعت او کنند و او را امام واجب الاقتدا دانسته اقتدا بآنحضرت نمایند از کلی و جزئی امور و احوال خود زیرا که آنحضرت هرگز بنص پیغمبر باقرار فریقین مفارقت نمی کند حق را و حق نیز از آن حضرت مفارقت نمیکند و احدی انکار این معنی نمیکند که امیر المؤمنین (ع) هرگز در حالی از احوال با باطل بوده و مقصود از عصمت نیست مگر این معنی پس ثابت شد نزد هر منصف طالب حقی بر جهت قطع و یقین از مثل این حدیث و این آیه شریفه که علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه رسول الله است بلا فصل بعلم اینکه او هادی است بسوی حق زیرا که هر که مفارقت از حق نمیکند و حق از او مفارقت نمی نماید پس آن بزگوار احق

والیق است که اطاعت کرده شود بحکم الله تعالی چنانکه در کتاب خود فرموده أَمِنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحِقَّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمِنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. پس هر کس که مخالفت حکم خدا نماید داخل خواهد شد در قوله تعالی وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. پس ثابت شد که آن حضرت علیه السلام از اشخاصی است که حقتعالی او را منزله و مطهر فرموده از انواع رجس پس معصوم باشد بنص کتاب الله و قول رسول الله صلی الله علیه و آله و او منصوص بخصوص از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله است و ادعا نکرد احدی از مسلمین این معنی را از برای احدی از اصحاب و الحمد لله رب العالمین .

فصل و سببی که باعث نصب علی بن ابی طالب علیه السلام شد از برای خلافت همان بعینها سبب نصب فرزند ارجمندش حسن است علیه السلام پس حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و بعد از آن حضرت علی بن الحسین و بعد از آن حضرت امام محمد باقر و بعد از آن حضرت صادق و بعد از آن حضرت امام موسی کاظم و بعد از آن حضرت امام رضا و بعد از آن حضرت امام محمد تقی و بعد از آن حضرت امام علی نقی و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری و بعد از آن خلف صالح حجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و مظهر الایمان و خلیفة الرحمن صلی الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه معتبر بود در خلافت امیر المؤمنین و قیامش مقام رسول الله و بودن او حجة الله بر خلق و غیر ذلك از آنچه بکلیات آن سابقاً اشاره شده از کمالات و فضائل و مناقب

معتبره در واسطه میانه خدا و خلق معتبر است در هر يك از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و همچنین خصوص نص بهر يك از ایشان از جانب خداوند عالمیان چنانچه صریح حدیث لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و غیرش از قرآن و احادیث قدسیه و نص از جابر روایت می کند در باب هر يك از ایشان با سامی ایشان و نص هر سابقی بر لاحقی و کل این نصوص و اخبار به تواتر ثابت شده مگر آنکس که مسبوق بشبهه باشد بعلمت اینکه بیان و اثبات حجت بر حق تعالی در حکمت واجب است و حق سبحانه و تعالی اخلالی به واجب نمی کند از عموم علمش و غنای مطلق و قدرت عامه شامله .

فصل و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد محمد بن الحسن عسکری علیه و علی آبائه السکرام السلام حی و موجود است اما نزد ما

معاشر شیعه اثنا عشریه بجهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب موقت منتظر مترقب است و اجماع فرقه محقه تابع اجماع ائمه ایشان است سلام الله علیهم اجمعین و اجماع اهل بیت حجت است بعلمت اینکه حقتعالی پاک و مطهر فرموده ایشان را از رجس و دنس پس قول ایشان حجت است زیرا که نمی گویند الا حق و اما اجماع شیعه پس آن نیز حجت است بجهت کشفش از قول امام ایشان که معصوم است و اما نزد عامه پس بسیار از ایشان متفقند با ما و قائلند بقول ما و بعضی از ایشان را زعم آن است که الان موجود نیست بعد از این موجود خواهد شد و بعضی از ایشانرا گمان این است

که آن عیسی بن مریم علیه السلام است لکن حدیث مروی متفق علیه فریقین قول پیغمبر صلی الله علیه و آله من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة. این دو قول را باطل می نماید چه این کلام عام است و صادق است بر زمان ما الآن که هرگاه کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است مرده جاهلیت و شرك است و این دو قول در صورت عدم وجود امام لغو و عبث خواهد بود با اینکه سابق گفتیم که وجود امام لطف است از جانب حقتعالی بر بندگان و لطف مادام تکلیف واجب است بحسب حکمت پس صحیح نخواهد بود تکلیف بدون لطفی موجود چه آن شرط تکلیف است و مشروط در نزد انتفاء شرط منتفی می شود و هر کس که قائل باشد باینکه آن حضرت متولد شده است قائل بوجودش الآن می باشد زیرا که احدی قائل نشده است که آنحضرت متولد شده است

و از عالم ارتحال نموده است و آنکس که استبعاد وجودش و طول عمرش میکنند به حقیقت حکمت در این باب بر نخورده با آنکه حقتعالی بجهت استبعاد این امر دلیل واضحی خلق فرموده که رد آن ممکن نیست و آن خضر علیه السلام است که جدش هود پیغمبر بوده است با اینکه متولد شد در زمان ابراهیم علیه السلام بنا بر دو قول مشهور و او الی الآن باقی است بلکه تا نفع صور حی است و او اعظم آیتی است بر وجود قائم علیه السلام و ابلیس عدو الله باقی است تا یوم وقوف معلوم پس هرگاه جایز باشد بقاء عدو الله و بقاء خضر که دلیل برای مصلحت جزئی است بالنسبه بسوی مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر حقتعالی و قطب وجود است پس چگونه جایز نباشد بقاء کسیکه موقوف است جمیع مصالح نظام دنیا و دین و آخرت بر بقاء او با اینکه متفق شده بر روایات امت

و اقوال ایشان بر اینکه لابد است از قیام قائم علیه السلام و بیان کرد او را رسول صلی الله علیه و آله که هرگاه در دنیا باقی نماند مگر يك روز حقتعالی آن روز را بلند خواهد نمود تا اینکه ظاهر شود از اهل بیت ما از ذریه من کسی که اسم او اسم من باشد و کنیه او مثل کنیه من خواهد بود پر کند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور . و آن جماعت از عامه که فائل شده اند عیسی بن مریم است این حدیث تکذیب ایشان مینماید که اتفاق بر صحتش دارند زیرا که عیسی از اهل بیت و ذریه حضرت پیغمبر نیست و اسمش نیز مخالف و همچنین کنیتش . و هم چنین این حدیث تکذیب می کند قول آنکه گفته که آن قائم مهدی عباسی است چه آن از اولاد و ذریتش نیست پس باقی نماند از برای منصف طالب حق مگر قول به اینکه آن امام دوازدهم از ائمه

عليهم السلام است و نهم از ذريهٔ مولانا الحسين عليه-
السلام عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم .

فصل - و واجب است که اعتقاد کنند بوصایت اوصیاء
پیغمبران و ایمان به ایشان و اینسکه ایشان و انبیاء
ایشان حق بوده‌اند و بصدق تنطق نموده‌اند و از
جانب خدا بودند زیرا که حق تعالی مدح کرده ایشانرا
و ثنا بر ایشان فرستاده بود بجهت طاعت و اجابت امر
خدای تعالی و عبادت و دوام ذکر و شکر او سبحانه و
تعالی و هر که را حق تعالی ثنا گوید پس قول او حق
است و علمش و فعلش جمله حق است و واجب است
بر مکلف که ایمان بیاورد بجمیع آنچه حق تعالی
نازل کرده بر انبیا و اوصیاء ایشان از کتب و وحی
و بآنچه که ملئسکه به ایشان رسانیده زیرا که
حق تعالی به آن خبر داده پیغمبر خود را و خبر داده
بآن پیغمبران و اوصیاء و حجج صادق القول صلوات الله

عليهم اجمعين را و هر چه که ایشان سلام الله عليهم
اجمعين خبر دهند حق است و صدق و من گواهی
میدهم برای ایشان که ایشان ادای امانت به بندگان
و تبلیغ حجت بر عامه مکلفات نمودند و هاء علی
الرسول الاالبلاغ المبين .

باب پنجم

در معاد است واجب است که اعتقاد کند مکلف و جوب
معاد را یعنی عود ارواح بسوی اجساد ایشان روز
قیامت و کیفیت آن آن است که چون مردمان
میمیرند ارواح بر سه گونه می باشند یکی از ایشان
ما حض الایمانند و این طایفه بعد از مرگ ارواح
ایشان بجنّت دنیا روند و در آنجا در نعیم می باشند
و چون روز جمعه شود و روز عید در نزد طلوع صبح
صادق ملائکه برای ایشان ناقهائی از نور که بر هر ناقه

قبه ای از یاقوت و وزمرد زبرجد می باشد حاضر
کنند پس سوار آن ناقه میشوند پس پرواز دهند آن
ناقه ایشانشان را میان آسمان و زمین تا بوادی السلام
آیند به پشت کوفه می باشند تا زوال شمس پس اذن
می گیرند از ملائکه برای زیارت قبور و اهالی خود
تا اینکه ظل هر چیزی مثل خودش می شود پس ملک
ندا کند و ایشان جمع شوند و سوار ناقه می شوند
ایشان را پرواز داده تا بغرفات جنان رسند و در آنجا
تنعم می کنند بهمین طریق تا رجعت آل محمد
صلی الله علیهم پس برمی گردند بسوی دنیا پس هر که
کشته شده باشد در دنیا زندگانی می کند در رجعت بدو
مقابل دنیا پس میمیرد و هر که مرده باشد در دنیا
بر می گردد تا اینکه کشته گردد پس چون حقتعالی
محمد و آل طاهرین آن حضرت را از زمین بالا
برد باقی می مانند مردمان چهل روز پس اسرافیل

نفخ میکند نفخه صعق را پس باطل میشود ارواح و
سایر حرکات پس نه حس است و نه محسوس تا چهار
صد سال و اما اجساد آنها پس روح و ریحان می رسد بآنها
از جنان دنیا و اجساد اجزایش متفرق می باشند و باقی
می ماند در قبور خود مستدیره مثل سحاله طلا در دکان
صایغ و اما قسم دویم ما حض الکفرند و این طایفه چون
بمیرند محسور شوند ارواح ایشان در نزد مطلع
شمس و در آنجا ایشان را عذاب میکنند بحرارت
آفتاب پس چون غروب نزدیک شود محسور شوند
بسوی برهوت بوادی حضرموت عذاب می شوند در
آنجا تا صباح پس ملائکه عذاب می رانند ایشان را
بسوی مطلع الشمس و بهمین طریق تا نفخه صعق پس
باطل می شوند ارواح ایشان و اجساد ایشان در قبور خود
می باشند و دخانی و شراره از آتش جهنم که در مشرق
است با اجساد آنها می رسد و بهمین حالت باقیند تا نفخه صور

و اما قسم سیم کسانیند که مستضعفند نه ما حض -
 الایمانند و نه ما حض الکفر و این جماعت ارواح
 ایشان باقی می ماند با اجساد ایشان تا روز قیامت
 پس چون چهار صد سال بین نفختین بگذرد بارانی
 می بارد از حقیقتی از زیر عرش که چشمه صاد است
 و او آبی است که رایحه اش رایحه منی است تا
 اینکه جملگی دریا شود پس موج گردد بر روی
 زمین تا اینکه مجتمع شوند اجزاء هر جسدی در
 قبر خودش پس گوشتها بروید در مقدار چهل روز
 پس مبعوث میکند حقیقتی اسرافیل را پس امر
 میکنند او را بنفخه صور نفخه نشور و بعت پس پرواز کنند
 ارواح پس داخل میشود هر روحی در جسد خود در
 قبر پس بیرون می آیند از قبر و خاک از سر ایشان
 می ریزد پس در آن وقت قیامت بر پا می شود این
 است معنی معاد یعنی عود ارواح بسوی اجساد خود

چنانکه در دنیا است و واجب است ایمان به این معاد
 چه ممکن است و حقیقتی بهر ممکنی قادر است و حال
 اینکه خدا و رسول و ائمه صادقین سلام الله علیهم
 اجمعین از آن خبر داده اند پس حق می باشد و ایضاً
 این معاد وقت ثمره عدل و فضل است و روز جزاء
 اعمال است و عدم وجود آن منافی فضل در اعطاء ثواب
 و عدل در وقوع عقاب میباشد و ایضاً معاد لطفی است
 برای مکلفین که اعانت میکند ایشانرا بطاعت
 و باز میدارد ایشان را از معصیت پس واجب باشد در
 حکمت و ایضاً تمامی مسلمانان اجماع و اتفاق بر
 وقوع آن نموده اند و بر اینکه اصلی است از
 اصول اسلام پس متحقق نمی شود اسلام بدون اعتقاد
 بوقوع آن و اینکه منکر معاد کافر است پس وقوعش
 حق باشد و ایضاً حقیقتی تکلیف کرده بندگان خود
 را پس امر کرد ایشان را بطاعت و وعده داد ایشانرا

بروفای بعهده حق و امتثال امرش حسن ثواب را ونهی کردایشانرا از معصیت خود ووعدہ کرد ایشانرا از نقض عہد و مخالفت نہی بعقاب و تکلیف واقع شد و واقع شد از بعض بندگان طاعت و از بعض دیگر معصیت و جزا و مکافات واقع نشد و حق سبحانہ و تعالیٰ خبر داد کہ تأخیر کردہ آنانرا تا روز قیامت پس فرمود انما يؤخرهم لیوم تشخیص فیه و الابصار . و ایضاً فرمود و يستعجلونك بالمذاب و لن ینخلف الله وعده و ان یوماً عند ربك كآلف سنة مما تعدون . و آیات در این معنی بسیار است پس وقوعش حق و ثابت خواهد بود چه از آن خبر داده صادقی کہ قادر است بر آن .

فصل چون حشر برای این است کہ تمام شود مقتضای عدل حق واجب است اعادہ هر صاحب روحی را برای اینکہ جزا داده شود بعمل خود از خیر و شر و اخذ حق مظلوم از ظالم و این احوال ثلثہ یعنی

مجازات مکلف است بعمل خود از خیر و شر و اخذ حق او از ظالمش و اخذ حق از او از برای کسی کہ ظلمش کرده شامل هر صاحب روحی می باشد از جمیع حیوانات از انس و جن و سایر شیاطین و حیوانات بجمیع انواع آن الا اینکہ در هر چیز بحسب خود از مقدار قابلیت و استعداد او بلکه در نوع واحد این حکم اختلاف مرعی است قال الله سبحانہ و لکل درجات مما عملوا .

و دلیل بر اینکہ حساب و حشر عام است بر کل حیوانات ناطقہ و صامتہ قوله تعالی و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم أمثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون . یعنی هیچ جنبندہ ای نیست در زمین و هیچ پرنده ای نیست کہ پرواز کند به دو بال خود مگر اینکہ اینها امتہائی هستند مثل شما ای بنی نوع انسان و ما کم نکردیم در کتاب ذکر چیزی را از احوالات موجودات پس این

امم متخالفه محشور میشوند در قیامت بسوی پروردگار خود و قول امام علیه السلام ليقص للجماة من القرناء یعنی هرگاه شاخ داری بر بی شاخی تعدی نماید قصاص میکند ظالم را و قوله تعالی و ما یظلم ربك احداً. دلالت میکند بر تأویل که حق تعالی می گیرد حق برای صاحب حق هر چند از ناطقین برای صامتان و از صامتان برای ناطقین بلکه محشور می شود بعض جمادات مثل احجار معبوده بنا حق و اشجار و غیر آنها و قصاص گرفته می شود از ایشان بجهت رضای ایشان بمعبودیت قال الله تعالی انکم و ما تعبون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون پس اگر بحث کنی چگونه راضی میشوند اشجار و احجار و حال اینکه عقول و شعوری برای ایشان نمیباشد جواب گوئیم که برای ایشان عقول و شعوری است بنسبت مقام ایشان در وجود چنانکه حق تعالی فرمود

لوکان هؤلاء آلهة ما وردوها. یعنی هرگاه این بتها خدا میشدند وارد جهنم نمی شدند و معذب نمی گشتند و استشهاد در صیغه « و ردوها » که بجمع مذکر عاقل ادا فرموده هرگاه شعور نمی داشتند مناسب « ما وردتها » بودند نه « ماوردوها » و مثل این در ظهور دلالت بر شعور جمادات قوله تعالی فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا ائینا طائعين. و نکفت طائعات مترجم گوید که شعور نباتات و جمادات قریب بضرورت مذعب رسیده بلکه در این اوقات هرگاه کسی ادعای ضرورت کند تواند چه عرض ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بر اشجار و احجار و انهار و بحار و جبال و اعراض و جواهر بر حد توانر معنوی رسیده و منکر آن مکابر و مباحث و حمل کل اینها را بر مجاز دور از طریقه عاقلان است بلکه مواضعی هست در اخبار که حمل مجاز باطل

میکند مدعا را و مستلزم کذب است العیاذ بالله و در سایر رسایل و اجوبه مسائل شرح این مطلب داده ام و در این مقام اختصار منظور دارم والسلام .

فصل - اما قصاص از جمادات و اشجار در دنیا میباشد چنانچه اخبار بسیار باین وارد شده مثل اینکه آب زمزم فخر کرد بآب فرات حق تعالی چشمه از صبر تلخ در آن جاری فرمود مثل قول امام علیه السلام که هر گاه کوهی بر کوهی طغیان ورزد حق تعالی او را منهدم سازد و امثال این از اخبار بسیار است . و اما وجه اینکه عقوبت جمادات و نباتات در دنیا است آنست که برای آنها اختیار کلی قوی نیست که انتظار کشیده شود تا آخرت بلکه اختیار اینها جزئیست که محسوس نشود و ادراک جزئی را رتبه از نوع آخرت نیست و اما عقوبات اصنام را در آخرت قرار داده هر چند جزئی بود بجهت خذلان و افتضاح

آنان که ایشان را پرستیدند .

فصل - از اموری که اعتقاد آن و اجبست بنطق آمدن جوارح است تا شهادت دهند برای صاحبان خود از مکلفین بآنچه کرده اند بجهت قوله تعالی يوم تشهد علیهم ألسنتهم وأبصارهم وأرجلهم بما كانوا يعملون . و روایات بسیار وارد شده در باب اینکه بقاع زمین شهادت میدهند بآنچه عمل شده است در آن و محشور میشود ایام و لیالی و ساعات و شهور و سالها پس شهادت میدهند بآنچه عمل شده در آنها و عقل صحیح مؤید این مدعاست پس هر گاه تطابق کند عقل و نقل بر ثبوت امری واجب باشد اعتقاد بثبوت آن .

فصل و از آنچه و اجبست اعتقاد او تطایر کتب است و کیفیت آن آنست که چون انسان بمیرد و در قبرش گذاشتند و خشت بر او چیدند ملکی که اسمش رومان است داخل میشود بر او پیش از منکر و نکیر پس

می‌نشانند و می‌گویند که بنویس عمل خود را پس میت
می‌گوید که فراموش کرده‌ام اعمال خود را پس ملك
می‌گوید که من بخاطرت خواهم آورد پس گوید که
کـاغذ ندارم که بآن بنویسم ملك گوید بعض کفن تو
پس می‌گوید که دوات ندارم می‌گوید آب دهن تو پس
می‌گوید که قلم ندارم ملك گوید که انگشت تو پس
ملك املا کند جمیع آنچه کرده بود از اعمال صغیره
و کبیره پس می‌گیرد ملك از آن قطعه همچو قلاده
در گردنش می‌آویزد پس اثقل از کوه احد برایش
خواهد بود و اینست معنی قوله تعالی و کل انسان
ألزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتاباً
یلقیه منشوراً . پس چون روز قیامت شود کتب پرواز
کنند پس هر کس که نیکو کار است کتاب او از پیش
روی او بدست راستش آید و هر گاه بدکار و معصیت -
پناه باشد کتاب از طرف پشت آمده پشت او را

سوراخ کرده از سینه او خارج میشود بدست چپ او
می‌آید پس می‌بایستند صفوف جمیع خـلائق در مقابل
و پیش روی کتاب الله ناطق صلوات الله علیه و آن
کتاب کسی است که عرض میشود بر او اعمال و میخواند
که حرفی زیاده و کم ندارد و هر کس نظر کند به
کتاب خود و مخالفت بوجهی متحقق نیست و آن قول
و احد است چنانکه حق تعالی میفرماید و تری کل أمة
جائیه کل أمة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کننا نستنسخ ما کنتم
تعملون . مترجم گوید که مراد از این کتاب امیر
المؤمنین علیه السلام است و اعمال خلائق در دنیا هر
روز بر آن جناب بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
القا می‌باشد پس تنطق آن بزرگوار میکند بکلام واحد
باذن رسول الله صلی الله علیه و آله .

فصل - از آن امور که اعتقاد آن واجبست اعتقاد

بمیزان است برای اعمال خلائق و در حقیقت آن اختلاف است حسب اختلافات روایات و اقوال علماء در بعضی روایات مروی است که آن میزان صاحب دو کفه است همچو میزان معروف در این دنیا و در بعض روایات نفی معنی اول و اثبات آنکه آن ولایت آل محمد است سلام الله علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که آن عدل حق تعالی است چه حق تعالی عالم است بمقادیر اعمال و استحقاقات راجعه و مرجوحه و حق این است که تنافی میان این اقوال ثلثه نیست چه میزان صاحب دو کفه است کفه حسنات و کفه سیئات و همان بعینه ولایت ائمه و همان عدل حق تعالی است و وجه جمیع و دلیلش در این رساله محلش نیست و آنچه واجبست اینست که اعتقاد کند که در قیامت نصب میشود موازین بجهت امتیاز اعمال خلائق و اما تعیین آن واجب نیست و آن راجع است بسوی کمال معرفت.

و دلیل بر وجود میزان قول حق تعالی است و نضع الموازین القسط لیوم القيمة . و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فأولئك هم المفلحون و من خفت موازینه فأولئك الذین خسروا أنفسهم بما كانوا بآیاتنا یظلمون.

فصل و ازاموریکه اعتقاد آن واجب است صراط

است و آن جبری است که کشیده شده بر جهنم اول عقبه از اول محشر است صعود میکند و بالا میرود از آن بسوی بهشت در اول مقام صعود میکند هزار سال و هزار سال دیگر نزول میکند و میانه این صعود و نزول هزار سال مکان هموار است و در آن همواری پنجاه عقبه است و هر عقبه میایستند در آن خلائق هزار سال و آن تیز تر از شمشیر و باریکتر از مو متسع میشود از برای مطیع و تنگ میشود از برای عاصی و خلائق بر صراط بمقدار اعمال خود متفاوت المراتب میباشند پس بعضی از ایشان میگذرند بر او مثل برق خاطف و بعضی

از ایشان میگذرند بر او مثل اسب بسیار تیز رو و بعضی میگذرند همچو پیادگان و بعضی از ایشان میگذرند بزانو در آمده کشان کشان خود را میکشند و بعضی از ایشان معلقند و آتش بعضی از او را گرفته و بعضی را ترك کرده و آنچه واجبست اعتقاد وجود صراط است در روز قیامت و اینکه آن از شمشیر تیزتر است و از مو باریکتر و اینکه او جبری است ممدود بر جهنم و اینکه تمامی خلق مکلف می باشند و دلیل آنچه مذکور شد اخبار متواتره است بحسب معنی از فریقین و اجماع مسلمین بر آن منعقد است .

فصل - از آن امور که واجب است اعتقاد آن، حوض است و آنرا حوض کوثر می گویند بعلمت اینکه آب ریخته می شود در آن حوض از نهر کوثر و حوض در عرصه قیامت خواهد بود و ساقی آن امیر المؤمنین است علیه السلام تشنگان مؤمنین را در روز قیامت

و بدانکه از آن اموری که واجب است اعتقاد آن شفاعت است و آن شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله است از برای اهل گناهان کبیره از امت خود چنانکه فرموده که من شفاعت خود را ذخیره کرده ام برای اهل کبایر از امت من و اخبار در این معنی متواتر و متظافر و متکاثر است باینکه آن حضرت شفاعت می کند برای اهل بیت خود و برای انبیاء علیهم السلام پس شفاعت می کنند انبیا بر کسیکه حق تعالی دینش را پسندیده و قبول کرده باشد از امتهای خودشان و شفاعت می کنند شیعیان برای هر که می خواهند از محبین و واجب است اعتقاد ثبوت شفاعت محمد صلی - الله علیه و آله برای عاصیان از امت خود و اما تفصیل و ترتیب پس بنا بر نهجی که دلیل بر آن قائم شده زیرا که اقامه دلیل از متممات ایمان است و مکملات معرفت .

فصل - و از اموری که واجب است اعتقاد آن و جوب بهشت است و آنچه در اوست از نعیم مقیم و آن جنان خلد هشتگانه است چنانکه دلالت کرد بر او اخبار و ناطق شد بر آن قرآن مجید و جنان دنیا نیز موجود است و آن همان بهشت است که ارواح مؤمنین بعد از مفارقت از ابدان در آنجا قرار دارند تا نفخ صور و حق سبحانه و تعالی ذکر هر دو بهشت را در کلام مجید فرموده جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغواً الا سلاماً ولهم رزقهم فیها بكرة وعشیاً. و حاصل مفهومش اینست که حق تعالی بهشتی که وعده کرده است بندگان خود را در غیب برآستی و درستی که خواهد شد وعده حق تعالی و ایشان را در بهشت جای خواهد داد که در آنجا نشنوند کلماتی ناملایم و لغو و نبینند در آنجا مسگر سلامتی از جمیع مکاره و آلام و شداید و اسقام و رزق ایشان

نعمتهای الوان است که خداوند منان بجهت ایشان قرار داده هر صبح و شام بایشان میرسد و این بهشت بهشت دنیا است زیرا که در بهشت آخرت صبح و شام نمی باشد پس از این آیه شریفه ذکر بهشت آخرت است و باینکه از برای بهشت هشت طبقه است اول جنة الفردوس دویم جنة عالیة سیم جنة نعیم چهارم جنة عدن پنجم جنة دار السلام ششم جنة دار الخلد هفتم جنة المأوی هشتم جنة دار المقام و هر بهشتی حظیره دارد یعنی هر بهشت از این هشت بهشت اصلی ظلی دارد مثل آفتاب که نور دارد و نسبتش به بهشت اصلی مثل اشعه اوست بسراج یا بافتاب و نعیم هر حظیره از بهشت اصل منسوب بسوی اوست و حظایر بهشت هفت است زیرا که جنة عدن ظل ندارد بعلت منتهای صفا و لطافت نمیبینی که آفتاب چون بآینه می تابد نور از آنجا متشعشع و منعکس می گردد اما

هر گاه جسمی باشد از آینه لطیف تر در آنجا نور ظاهر نمیشود پس در آخرت پانزده طبقه بهشت است هشت اصل می‌باشند و از ایشان بجنه حظایر تعبیر شده و آن در تحت هشت بهشت است و نعیم او کمتر است از نعیم بهشت اصل و در حدیث است که حظایر جنان را سه طایفه ساکن می‌باشند از خـلابق یکی مؤمنین جن و دویم اولاد زنا که عمل صالح کرده باشند و ایمان خالص آورده باشند و اولاد اولاد ایشان تا هفت بطن سیم دیوانگانی که در دنیا بر ایشان تکلیف جاری نشده و از اقرارش نباشد کسی که شفاعت کند برای او تا ملحق شود بایشان و اسماء حظایر بعینه مثل اسماء بهشت اصل است مثل آفتابی که در آسمان چهارم باشد اسمش شمس است و نورش که در زمین است ایضاً اسمش شمس است و آنچه واجب است بر مکلف اعتقاد بوجود بهشت و نعیم او است الآن و اما

مثل این تفصیل پس واجب نیست و دلیل بر وجود جنت قرآن و اخبار متواتره و اجماع مسلمین است .

فصل - و از آنکه اعتقادش واجب است بر مکلفین وجود جهنم است و آنچه آماده کرده است حق تعالی در آنجا از عذاب الیم و آن هفت طبقه است در آخرت و هفت طبقه است در دنیا و جهنم دنیا از مطلع شمس است و قرآن بآن در مواضع عدیده ناطق است چنانکه فرموده و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار یرضون علیها غدواً و عشیاً . یعنی وارد شد بر آل فرعون عذابهای بسیار بد و هر صبح و شام جدید میکند عذاب آتش را بر ایشان و شکی نیست که این جهنم و این آتش در دنیا است زیرا که در آخرت صبح و شام نمی‌باشد بعد از این آیه فرموده و يوم تقوم الساعة . یعنی ایشان معذب می‌باشند در آتش صبح و شام . پس معلوم شد که عذاب روز قیامت غیر از عذاب دنیا است

واحادیث اهل بیت علیهم السلام و اجماع مسلمین متفقند بر وجود جهنم بقول مطلق و اختلاف کرده اند در کیفیت وجودش که آیا موجود است بالفعل یا بالقوه یا اینکه کلیات عذاب و جهنم موجود شده و اما جزئیاتش بالفعل موجود نیست و بتدریج موجود می شود و حق اینست که این اختلافات باطل است و اعتقاد صحیح آنست که آتش دنیا و آخرت الآن و بالفعل موجود می باشند چنانچه قرآن و اخبار خصوصاً احادیث معراج بآن دلالت صریحه دارد و پیغمبر داخل شد و آنانکه در آنجا معذب بودند مشاهده فرمود واجب است اعتقاد وجود جهنم و عذاب اینها و بدانکه واجب است که اعتقاد کنی که عذاب جهنم آخرت ابدی و دائمی است هرگز انقطاع و فنا و انتها برایش نیست بوجهی من الوجوه بلکه هر چه زمان مکث ایشان بطول انجامد عذاب ایشان زیاد می گردد و تألم ایشان

شدید تر گردد چنانکه صریح قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام است و دلیل عقل بر آن حاکم است چنانچه در محلش مذکور است و بدانکه جهنم آخرت چهارده طبقه است هفت طبقه نیران اصل است اول جهیم است و آن اعلی مراتب است و دویم لظی است و سیم سقر و چهارم حطمة و پنجم هاویه و ششم سعیر و هفتم جهنم و جهنم سه طبقه دارد اول فلق است و آن چاهی است که در آن چاه تابوتها است و دویم صعود است و آن کوهی است از سقر از آتش در وسط جهنم و سیم ائام است و آن وادی است از آهن گداخته که جاری می باشد در اطراف کوه و اما جهنم حظایر پس آن ظل نیران اصل است بضد بهشت حظایر و اسامی ایشان همان اسامی اصل است و در آنجا عذاب می شوند آنانکه مرتکب شده اند گناهان کبیره را از شیعه از اشخاصی که شفاعت ایشان را درك نکرده مستحق

جهنم شده اند .

فصل - و واجب است اعتقاد اینکه اهل بهشت

همیشه مخلد در بهشت می باشند و همیشه متنعم می باشند و حق تعالی کرامت فرموده بایشان عطائی و کرامتی که مقطوع نیست و دائم است نعمتهای بهشت بدوام امر الله سبحانه و غایتی و نهایتی برایش نیست و اهل جنت از بهشت اخراج نمی شوند و ابد الابدین در نعمت و سرور و راحت و عزت و کرامت شاهد هستند بر این معنی کتاب و سنت و اجماع مسلمین و شاک در این کافر است و واجب است اعتقاد به اینکه اهل جهنم همیشه مخلدند در آتش و دائه آه مذهب می باشند و هر گز عذاب از ایشان مخفف نمیشود و در آنجا نمی میرند تا استراحت کنند چنانچه حق تعالی فرموده خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و فرمود لایقضى علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها . یعنی اهل جهنم

همیشه مخلدند در آتش و هر گز عذاب ایشان تخفیف نمی یابد و نمی میرند و عذاب ایشان مخفف نمیشود و ایضاً فرموده کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب . و شاهد است بر این معنی کلام الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و اجماع مسلمین و مخالفت بعضی از صوفیه و بعضی از اصحاب آراء منحرفه را اعتباری نیست و التفات باقوال باطله ایشان نباید نمود بعد از آن که کتاب الله و سنت مجمع علیها نص صریح بر آن داشته باشند و ما ادله قطعیه عقلیه بر این مدعا اقامه نموده ایم در بعض اجوبه مسائل .

فصل - و واجب است اعتقاد آنکه جمیع آنچه قرآن بآن ناطق است و آنچه را که خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبدالله (ص) برای خلق آورده است از علم قیامت و سؤال منکر و نکیر از کسی که ماحض الایمان

و ما حض الكفر باشد در قبر و حشر و نشر و مرصاد
و آن قنطره ای است بر صراط که مظالم عباد در آنجا
ادا میشود و همچنین مهر زدن بر دهنها و گویا شدن
جوارح و بهشت و احوال آنچه در بهشت است از
خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و اقسام نعیم و از
احوال جهنم و عذاب و غلهای گران و زنجیرها و سزایبیل
و مقامع حدید و حمیم از زقوم و غسلین و غیر ذلك
و اینکه قیامت یقین خواهد آمد و هیچ شکمی در آن
نیست و حق تعالی زنده میکند آنانکه در قبور است .
فصل - و از اموریکه مؤمن متدین باید اعتقاد
کنند رجعت محمد و اهل بیت طاهرین آن بزرگوار
است صلی الله علیه و آله بآن نهج که ما در جواب
سؤال از رجعت بیان نمودیم و مختصرش این است که
چون آن سال آید که حضرت قائم علیه السلام در آن
سال ظاهر میشود و خروج میکند عجل الله فرجه قحطی

شدید واقع خواهد شد و چون بیستم جمادی الاولی
شود باران شدیدی بیارد که هر گز مثل آن باران از
روزی که آدم علیه السلام بزمین آمده دیده نشده باشد
و آن باران متصل می باشد از بیستم جمادی الاولی تا
اول ماه رجب پس گوشتهای کسانی که حق تعالی خواهد
ایشان را بدنیا بر گرداند از مردگان جمع شوند و با
هم متصل گردد و بدن تمام شود و در دهه اول از ماه
رجب دجال خروج میکند از اصفهان و سفیانی عثمان
بن عنبته پدرش از ذریه عبته بن ابی سفیان و مادرش
از ذریه یزید بن معاویه علیه الهاویه خروج میکند
از رمله از وادی یابس و در ماه رجب ظاهر میشود
در قرص آفتاب جسد امیر المؤمنین علیه السلام همگی
خلایق او را می شناسند و منادی ندا می کند در آسمان
باسم مبارک مطهر آن حضرت علیه السلام و در اواخر
ماه رمضان ماه منخسف شود و در نیمه اش آفتاب

منکسف گردد و در اول صبح از روز بیست و سیم ماه رمضان ندا میکند جبرئیل در آسمان ألا ان الحق مع علی و شیعه . و در آخر روز ندا میکند ابلیس در زمین که ألا ان الحق مع عثمان الشهيد لا رحمه الله و شیعه و هر دو صوت را کل خلایق میشنوند هر کس بلغت خود پس در این وقت شبهه اهل باطل قوت میگیرد و چون بیست و پنجم ذی الحجه شود کشته میشود نفس زکی محمد بن الحسن میانه رکن و مقام از روی ظلم و جور و در روز جمعه دهم محرم ظاهر میشود نور الله الاکبر صاحب الزمان عجل الله فرجه و داخل میشود در مسجد الحرام و از پیش روی مبارکش هشت بز می باشد که حضرت ایشان را می راند و داخل مسجد الحرام میکند و خطیب را می کشد .

فصل پس چون خطیب را بکشند غایب شود از مردم و داخل کعبه شود چون بر آید بالای بام کعبه ندا کند سیصد و سیزده

نفر اصحاب خود را پس همگی جمع میشوند در نزدش از مشرق و مشرب زمین پس چون صبح روز شنبه شود مردم را بدعوت خود خواند پس اول کسی که با او بیعت کند طایر ابیض جبرئیل علیه السلام خواهد بود و باقی می ماند در مکه تا اینکه ده هزار نفر بخیل لشکر آن جناب جمع شوند و سفیانی دو لشکر می فرستد یکی بجانب کوفه و لشکر دیگری بجانب مدینه پس عساکر مشغول داخل مدینه شوند و قبر شریف مطهر را خراب میکنند و چهار پایان ایشان در مسجد رسول صلی الله علیه و آله بشکل اندازند و عسکر دیگر بجانب مکه فرستد تا مکه را خراب کنند چون به بیداء که قریب بمکه است رسند زمین ایشان را فرود گیرد و کلاً هلاک شوند و نجات نمی یابد از ایشان مگر دو نفر یکی بجانب سفیانی رود تا او را خبر کند و دومی بجانب قائم علیه السلام

شتابد تا بشارت دهد آن بزرگوار را از واقعه عسکر پس آن حضرت بجانب مدینه روان شود و جبت و طاغوت این امت را از قبر نحس ایشان بیرون آورد و ایشان را بدار کشد پس عنان عزیمت بجانب بلدان دیگر معطوف دارد و دجال را بکشد و با سفیانی ملاقات کند پس سفیانی آمده با آن بزرگوار بیعت نماید پس اقوامش با او گویند که چه کردی گوید که بیعت کردم و اسلام آوردم پس قومش گویند که ما هرگز موافقت با تو نخواهیم کرد پس همیشه اغوا می کنند او را تا اینکه بر حضرت قائم خروج کند پس آن حضرت آن ملعون را بجهنم واصل کند پس عساکر باقطار و اطراف زمین فرستد تا اینکه پرکنند زمین را از عدل و داد و قسط چنانکه پر شده بود از ظلم و جور .

فصل - پس مستقر می شود در کوفه و مسکن عیال و اهالش مسجد سهله خواهد بود و محل حکم

و قضا و فتوایش مسجد کوفه خواهد بود مدت ملکش هفت سال باشد لکن حق تعالی بلند کند روز و شب را تا اینکه یکسال بقدر دهسال شود زیرا که حق تعالی امر می کند فلک را که سرعت نکند و بطی می شود حرکت فلک در آن سالها تا اینکه مدت ملکش هفتاد سال از سالهای معروف در زمان ما شود پس چون پنجاه و نه سال از حکومت حضرت قائم علیه السلام بگذرد خروج میکنند سیدنا و مولانا الحسین (ع) با هفتاد و دو نفر از شهدای کربلا و با ملئکه نصر شعث و غیر که در نزد قبر مطهر آن حضرت میباشند پس چون هفتاد سال بگذرد شهید می کند حضرت قائم علیه السلام را زنی از بنی تمیم که اسم او سعیده است و برای آن خبیثه ریش است مثل ریش مردان بهاون از سنگ بر بالای بام می ایستد و چون آن بزرگوار از آن کوچه عبور می کند آن ملعونه سنگ را

فرومی آورد پس چون آن بزرگوار از عالم فنا ارتحال فرماید حضرت امام حسین علیه السلام او را تجمیز فرموده پس قائم بامر شود و یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و کسانى که با ایشان در صحراى کربلا بودند و کسانى که بافعال قبیحه ایشان راضى شدند از اولین و آخرین لعنة الله عليهم اجمعین پس همگى ایشان را حضرت امام حسین علیه السلام بقتل رساند و از جملگى قصاص کند و بسیار میکند کشتن را در میان مخالفین و دوستان ایشان تا اینکه مجتمع شوند بر آن حضرت جماعت اشرار و بقیه کفار تا اینکه غالب میشوند و آن بزرگوار را محاصره میکنند در بیت الله الحرام پس چون امر بآن حضرت شدید شود خروج میکنند سفاح امیر المؤمنین علیه السلام با ملثکه برای نصرت فرزندگرامی خود پس می کشند اعداء دین و رؤسای منافقین را و مکث

می کند آن بزرگوار با فرزند عالیقدر خود مدت سیصد و نه سال چنانکه اصحاب کهف مکث نمودند پس آن حضرت را شهید نمایند لعن الله قاتلیه . و باقی می ماند حضرت امام حسین علیه السلام قائم بدین الله و مدت ملک آن حضرت پنجاه هزار سال است تا اینکه می بندد ابروی خود را بدستمالی از شدت کبر سن و باقی می ماند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از موت چهار هزار سال یا شش هزار سال یا ده هزار سال بنا بر اختلاف روایات پس بر می گردد بدنیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمیع شیعه زیرا که آن حضرت دوباره کشته شود و باز زنده گردد چنانکه فرموده أنا الذى اقتل مرتین و احمى مرتین و لى الکرة بعد الکرة و الرجعة بعد الرجعة . وائمة عليهم السلام جملگی بدار دنیا رجوع می کنند حتی حضرت قائم علیه السلام بجهت اینکه برای هر مؤمنى يك کشته شدن است

است و يك مردن و آن حضرت چون در دنيا شهيد شد پس لابد بایست که رجوع کند تا اینکه حکم مردن جاری شود و مجتمع میشود ابلیس و اتباع آن نزد روحاء نزدیک فرات پس مؤمنین از اصحاب امیر - المؤمنین عقب می نشینند تا اینکه مردم بسیار در فرات غرق شوند پس در این وقت ظاهر میشود تاویل قوله تعالی هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضى الأمر. پس فرود آید رسول الله صلی الله علیه و آله در پارچه ابری و بدست مبارکش حربه ای است از نور پس ابلیس چون آن بزرگسوار را ببیند فرار کند پس انصارش گویند که کجا می روی و حال اینکه نصرت ما نزدیک شده پس می گوید من می بینم آنچه را که شما نمی بینید و من می ترسم از خداوند عالمیان پس رسول الله صلی الله علیه و آله بآن ملحق شده پس آن حربه را بر پشتمش زده از سینه اش

در آمده بجهنم واصل شود پس تمامی اصحابش را بقتل آورند پس در آنوقت در روی زمین حق تعالی را عبادت می کنند و هیچ شریکی برایش احدی قرار نمی دهد و مؤمن زندگانی می کند و نمی میرد تا اینکه هزار پسر برایش متولد شود پس چون جامه بولدش بپوشد در اوان طفولیت آن جامه با آن طفل نمو می کند هر قدر که آن طفل بزرگ میشود آن جامه نیز بلند میشود و رنگ آن جامه بهر رنگ که میخواهد در آن ساعت میشود و برکات زمین ظاهر میشود و میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان میخورند و هر گاه میوه از درخت بر زمین افتد همان دم در مجلس درختی میریزد و در آنوقت ظاهر میشود جنتان مدهامتان در نزد مسجد کوفه و حول او بما شاء الله پس حق تعالی میخواهد که حکم خود را نافذ فرماید در خرابی عالم بالا می برد رسول الله صلی الله علیه و آله

را با اولاد طاهرین آن بزرگوار و خلائق بعد از رفع ایشان سلام الله عليهم چهل روز باقی می ماند در هر ج و مرج تا اینکه اسرافیل نفخه در صور دمد و آنچه ما در اینجا ذکر کردیم از احوال رجعت جمله را از احادیث ایشان استفاده نموده ایم و مؤمن را ابد است اعتقاد کند رجعت ایشان را سلام الله عليهم اجمعین بسوی دنیا و آن نظر با احادیث ایشان واجب است شك نمی کنند کسانی که ایمان بآن اخبار آورده اند .

و اما وجه اینکه نگفتیم بیت واجب است بجهت خلاف بعضی از علما که حکم کرده اند که مراد از رجعت رجوع دولت و قیام قائم علیه السلام است نه رجوع اشخاص بعد از موت ایشان و حق واقع آن است که رجعت ایشان حق است بنص اخبار متکثره و قول باینکه این اخبار اخبار آحاد می باشد التفات نباید کرد بعد از حکم ظاهر قرآن و نص مقدار پانصد

حدیث مروی از ایشان سلام الله عليهم و هر گاه دلیلی در این مقام نبود غیر از انکار مخالفین هر آینه همین انکار ایشان به تنهایی کفایت می کرد و در حقیقت مراد زیرا که رشد و هدایت در مخالفت ایشان است .

خاتمه

و آنچه ملحق می شود بیاب اصول دین کلام در آجال و ارزاق و اسماء است اما اجل بدانکه آن عبارت از وقت حدوث شیء است و اجل موت عبارت است از انتهای مدت بقایش در دنیا و انتهای آنچه حق تعالی برایش قرار داده از رزق و حیات و سایر تقدیرات و این اجل حاصل میشود بموت و بقتل اما موت پس آن بر دو قسم است موت طبیعی و غیر طبیعی است اما موت طبیعی پس آن صد سال است یا هشتاد سال است یا صد و بیست سال بنا بر اختلاف و اختلال در

فصول انسانیه فصل ربیع بهار است و تابستان و پاییز و زمستان چه احتمال دارد که فصل ربیع در انسان بیست سال باشد یا بیست و پنج سال یا سی سال و هر کدام قائل دارد همچنین است سایر فصول پس اجل ظاهر شود نزد انتهای آنچه قلم اعلی بآن در لوح محفوظ جاری شده از مدت بقایش در این دنیا و از مدت ارزاق و امدادات دنیاویسه بالنسبه بشخص از انواع رزق مختلف بحسب قابلیت مثل اکل و شرب و لبس و علم و فهم و غیر ذلك پس هر گاه شخص از ماحض الایمان است یا ماحض الکفر باقی می ماند از آنچه مقدر شده بود برایش در دنیا در لوح محفوظ بقدر آنچه مقدر شده است از برای بقایش در نزد قیام قائم علیه السلام با رجعت پیغمبر و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم و آن اجل که حاصل میشود بموت طبیعی بنا بر حسب سببی است که مقتضی

موتش گشته زیرا که معصیت گناهست مجو می کند آنچه را که مکتوب شده است از برای انسان از رزق و اجل پس می میرد و باقی نمی ماند از آن امور که برایش تقدیر شده بود مگر آنچه که مقدر شده است بقاء برایش نزد قیام قائم علیه السلام هر گاه ماحض الایمان یا ماحض الکفر باشد و اما آن اجل که باعتبار قتل حاصل میشود پس خلاف کرده اند در آن . بعضی بر آنند که باجلش می میرد و قتل مطابق افتاده باجلش و بعضی گفته اند پیش از اجل خود می میرد و این طایفه اختلاف کرده اند پس بعضی بر آن رفته اند که قبل از اجل خود بچهل روز می میرد که هر گاه قتل نبود هر آینه چهل روز زندگانی مینمود و بعضی گفته اند که امر بر ما مجهول است نمیدانیم که زندگانی می کرد یا نه و بعضی کلمات دیگر نیز گفته اند و آنچه فهمیدم از احادیث ائمه علیهم السلام که کشته میشود پیش از

اجل خود و هر گاه کشته نمیشد زندگانی میکرد
 در دنیا مقدار دو سال و نیم که عبارت از سی ماه باشد.
 و اما رزق پس آن عبارت از چیزی است که منتفع
 شود از او صاحب حیات در حال حیوة خود و از برای
 غیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست که منع
 کند رزق را از شخص صاحب حیوة پس بنا بر این
 ظاهر میشود که حرام رزق نیست و دلیل بر اینکه
 حرام رزق نیست اخبار ائمه علیهم السلام است و قرآن
 نیز بر آن دلالت دارد چه میفرماید و ما رزقناهم
 ینفقون. پس مدح کرد حق تعالی ایشان را بر انفاق
 ارزاق و هر گاه حرام رزق می بود هر آینه مذمت
 می کرد ایشان را بر انفاق او زیرا که او تصرف در مال
 غیر است بدون اذنش و اما اسعار پس ارزانی عبارتست
 از پائین آمدن قیمت شیء از آنچه عادت بآن جاری
 شده بود در وقت مخصوص و مکان مخصوص.

بعضی گفته اند که این گرانی و ارزانی گاهی از جانب حق
 تعالی میشود باین طریق که کم میکند امتعه را و بسیار
 میکند رغبت مردمان را بسوی آن پس گران میشود
 قیمتها و گاهی بعکس رفتار میکند پس ارزان میشود
 و گاهی از غیر جانب حق تعالی است باینکه منع
 میکند سلطان مردمان را از آوردن امتعه پس گران
 می شود و منع می کند ایشان را از خریدن آن پس
 ارزان می شود و بآن آنچه وارد می شود بر مردمان از
 آلام و هموم بر ظالم است. و حق در این مسئله اینست
 که گرانی و ارزانی بتقدیر حق سبحانه و تعالی است
 و اعمال مردمان و بیانش آنست که حق سبحانه گاهی
 کم میکند امتعه را با اسباب وجودش مثل قلت امطار
 و سبب این تقلیل یکی از سه امر است اول اینکه عقوبت
 است برای بعضی از اهل معاصی بآنچه که کرده بودند
 پس میرسد آن عقوبت بایشان و بکسانی که با ایشان

بودند هر چند خود عاصی نباشد پس بایشان عقوبت
 میرسد بجهت اینکه با ایشان بودند چنانچه حق تعالی
 میفرماید فلا تقعدوا معهم حتی يخوضوا فی حدیث غیره
 انکم اذا مثلهم . یعنی منشینید با عاصیان و منافقان در
 حال معصیت ایشان تا اینکه از آنحال بحال دیگر
 انتقال نمایند و الا شما نیز مثل آنها خواهید بود .
 و دویم اختصار و امتحان عباد است چنانچه فرمود
 حکایت از سلیمان لیلونیء أشکر أم أکفر . تا بچشاند
 بایشان حلاوت فرح را چنانکه فرمود و لنبلونکم
 بشيء من الخوف والجوع و نقص من الاموال
 و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين یعنی ما می آزمائیم
 مردمان را باینکه مبتلا می کنیم ایشان را بخوف
 و گرسنگی و کمی مال و اولاد و خشکی مزارع
 و بساتین پس بشارت باد صبرکنندگان را بانواع ثواب.
 سیم آنکه رفع کند درجه شاکرین را بر رخا و ارزانی

و درجه صابران را بر بلا و گرانی زیرا که دنیا برای
 مؤمن همچو زندان است و آنچه گفتیم سابقاً کم میکند
 اسباب وجود متاع را مراد من اسباب قابلیت وجود
 اوست مثل بسیاری طالب و ایجاد کسانی که متاع را
 میخرند و نگاه میدارند تا گران شود که بفرشند و منع
 امطار و خوف راهها و زیادتی قطاع الطريق و امثال
 اینها از اموریکه حق تعالی وا میگذارد آنکه مخالفت
 میکند محبة الله را بنفس خود تا صادر میشود از آن
 اسباب منسح از معاصی و از ظلم بندگان و غیر ذلك
 چه هر چه که سبب گرانی شود آن بعلت تقصیر است
 در حق معبود زیرا که مقتضای کرم رخا و ارزانی
 و خلاف مقتضی بعلت وجود موانع است از تقصیرات
 قوابل مکلفین و هر گاه ادا کنی کلام را باین طریق
 که گرانی و ارزانی از جانب حق تعالی است باین معنی
 که تقدیر کرده اسباب آنرا بتقصیرات مکلفین در

گرانی و باعمال عباد در ارزانی باین معنی که معامله کرده بایشان بعدل خود در گرانی و تفضل کرده و تجاوز کرده از تقصیرات ایشان در ارزانی پس حق گفته باشی و طریق صواب اختیار نموده باشی و واجب است بر بندگان شکر حق تعالی بر نعمتهایش و حمدش بر کرم و آلائش و رضا در هر جائی بقدرش و قضایش پس بدرستی که او تعالی ولی هر چیزی است . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و فارغ شد از نوشتن و سیاه کردن این اوراق عبد مسکین احمد بن زین الدین الأحمائی .

تا اینجا تمام شد ترجمه کلام شریف ایشان و حقیر نظر بوفور اشغال در دو روز ترجمه اش بانجام رسانیده لکن فرصت مراجعت و تأمل در بسط بعضی مقامات و تأدیه کلام بوجه احسن و زین نشده و المیسور لایسقط بالمعسور و الی الله ترجع الامور و السلام

علی من اتبع الهدی .